

مانی، پیامبر شادی ستیز و تبلیغ گریز همدورنج کشی

پیدایش آئینهای مندایی و غنوصی

در بخش پنجم اشاره کردیم که ادیان کهن میان رودان با تأثیرپذیری از فرهنگ و دین ایرانی تحول عمده یافتند، و آئینهای اشراقی همچون مندایی و غنوصی زیر تأثیر دین ایرانی شکل گرفت که برخی از عناصر فرهنگ کهن ایرانی را در خود بازتاب می‌داد.

مندا یک عبارت آرامی به معنای عرفان است (یعنی شناخت قلبی). این آئین در سده نخست مسیحی توسط رهبران دینی کلدانی متأثر از جنبه‌هایی از تعالیم دین ایرانی در بابل شکل گرفت، و به زودی در میان یونانیان جاگیر شده در حران و نصیبین جا باز کرد که به نوبه خود آئینی را شکل داد که به زبان خوشادن گنوستیک نامیدند.^۱ گنوس ترجمه یونانی مندا بود. عربها در دوران اسلامی این عبارت را «غنوصی» تلفظ کردند. نیز، در جنوب میان‌رودان از درون آئین مندایی جریانهای دینی دیگری در جنوب عراق بیرون آمد که مشخص‌ترین آنها صابیان و مغتسله بودند. عموم این آئینها ریشه در اختران‌پرستی کهن بابلی داشتند.

آئینهای مندایی و غنوصی با تأثیراتی که از برخی جنبه‌های دین ایرانی و نیز برخی جنبه‌های آئین زروانی آریان همسایه شمالی‌شان (آریان شرق اناطولی) گرفته بودند اساسشان بر تعارض «نور و ظلمت» و تقابل «خیر و شر» نهاده شده بود.

آئین‌شناسان بزرگ عربی‌نگار در دوران اسلامی از پیروان این دو مکتب با صفت «اصحاب الإثنین» و «ثَنَوِیُونَ» یاد کرده‌اند، یعنی معتقدان به دو ذات مقدس ازل و ابدی. شهرستانی نوشته:

اصحاب الإثنین عقیده دارند که نور و ظلمت از ازل وجود داشته‌اند. به خلاف مزدایسنان که می‌گفتند ظلمت نه ازل بل که حادث (پدیدار، مخلوق) است، و علت پدید آمدن ظلمت را نیز ذکر کرده‌اند، اینها (ثَنَوِیُونَ) گفتند که نور و ظلمت دو ذات ازل‌اند و در گوهر و جنس و طبیعت و فعل و مکان و جسم و روح با هم تمایز دارند.^۲

۱. غنوص (گنوسیس) ترجمه یونانی «مندا» است.

۲. ملل و نحل شهرستانی، ۲۶۸.

این آئینها چون که اساساً در سرزمین کلدیه به دنبال تحول در دین کهن مردم میان رودان شکل گرفتند، از جهات گوناگونی اشتراک و شباهت نزدیک داشتند. رهبران نامداری نیز در میان منداییها و غنوصیها ظهور کردند که از جمله آنها نظریه پردازانی با نامهای ابن بردیسان و مرقیون و شمعون اثرگذارتر از دیگران بودند، و هر کدام پایه گذار یک مکتب فکری در آئینهای مندایی و غنوصی شدند.^۱

ابن بردیسان پایه گذار مکتبی شد که نام خودش را گرفت و دیصانی نامیده شد و پیروانش دیصانیه نامیده شدند.^۲ دیصانی شاخه‌ئی از مکتب غنوصی به شمار می‌رود. دیصانیها - که به نوعی دهری مذهب بودند^۳ - عقیده داشتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی اند؛ نور خالق خیر و ظلمت خالق شر است؛ هر چه خیر است از نور است و هر چه شر است از ظلمت است؛ در آغاز پیدایش جهان مادی ظلمت با نور در آمیخت و نور کوشید که از او خلاصی یابد، و از آن زمان ستیز «نور و ظلمت» و «خیر و شر» آغاز شد.^۴

این باور که برخلاف باورهای آئین مزدایسنه بر شالوده‌ئی از جبرگرایی محض نهاده شده بود ریشه در ستمهایی داشت که طی سده‌ها از جانب سلطه سیاسی روز بر مردم منطقه رفته بود و همچنان می‌رفت. مردم شام و مصر از زمانی که به زیر سلطه رومیان درآمده بودند در آتش بی‌داد رومیان می‌سوختند. میان رودان نیز در سده‌های اول و دوم مسیحی همواره مورد تعرض رومیان بود. تجاوزات مکرر رومیان به میان رودان و دفاع ایرانیان از این سرزمین، چنان که در سخن از شاهنشاهی پارت دیدیم، جنگهای درازمدت روم و ایران را به راه افکند که عرصه آن از یک سو از حد تیسپون تا آنتاکیه و از سوی دیگر از حد تیسپون در مرور از حران و نصیبین و آمیدا تا ارمنستان بود؛ و در همان گفتار شاهد تخریبها و کشتارها و آتش‌زنیهای رومیان در میان رودان بودیم. این جنگها با تلفات فراوان انسانی و تمدنی که به همراه داشتند زندگی را برای مردم این سرزمینها تبدیل به جهنم کرده بود. حکومت گران رومی در مصر و شام همه زمینهای روستایی را به تملک خویش درآورده و کشاورزان را تبدیل به بردگان خویش (سرو)

۱. بنگر: الفهرست، ۵۲۳-۵۲۷. ملل و نحل شهرستانی، ۲۷۸-۲۹۰ و ۳۵۹-۳۶۳.

۲. بردیسان تلفظ سریانی «پردیسان» است. پردیسان نام سرزمینی در کنار رودخانه بوده [الفهرست، ۵۲۳]، که شاید همان «ترے پَرَدِیس» مشهور عهد هخامنشی در شرق حلب بوده باشد.

۳. «دهری» که نام دیگری برای «زروانیون» بود را در لفظ فلسفی کنونی «ماتریالیست» گویند. دهریون به وجود خدا به گونه‌ئی که در دین ایرانی و ادیان سامی آمده بود باور نداشتند، به رسالت انبیاء و وحی و حشر و نشر و قیامت و بهشت و دوزخ و نعیم و عذاب اخروی باور نداشتند.

۴. شهرستانی، ۲۶۸ و ۲۷۸-۲۷۹. الفهرست، ۵۲۳.

کرده بودند. بومیان زیرسلطه بردگان و بیگاران حکومت گران رومی بودند، و ثمره کار و تلاش آنها را رومیان می گرفتند. هرگونه تلاش بومیان زیرسلطه برای رهایی از ستمهای غیر قابل تحمل را رومیان با کشتارها و تخریبها پاسخ می دادند. در شام چندین شهر توسط رومیان یا از صحنه روزگار محو شده یا تبدیل به نیمه ویرانه شده بود. دیدیم که شهر شکوه مندی همچون پترا (ایدوم) را رومیان چنان ویران کردند که دیگر هیچ گاه روی آبادی به خود ندید. پس از آن شاهد ویرانی کامل شهر شکوه مند تدمر (ازم) بودیم. سامره در فلسطین که روزگاری مرکز یک دولت کوچک اسرائیلی بود در زمان رومیان از صحنه جغرافیا محو شد. مردم اورشلیم که روزگاری مرکز یک دولت کوچک دیگر اسرائیلی بود چندین بار مورد کشتار قرار گرفتند و تلاش برای بهبود بخشیدن به وضعیت ستم بارشان برایشان آوارگی به دنبال آورد. داستان به آتش کشیده شدن شهر اسکندریه در مصر که ضمن آن بزرگترین مرکز علمی جهان باستان (کتابخانه بزرگ اسکندریه، میراث دار سه هزار سال تلاش فکری مکتوب مصریان با دهها هزار طومار مکتوب در زمینه های گوناگون علمی) تبدیل به کوهی از خاکستر شد داستان دل خراشی است که توسط رومیان اتفاق افتاد.

در این وضعیت مالا مال از ستم و بی داد، نوعی گریز از دنیا و گرایش به انزواگرایی و رنج کشی در روحیه مردم مصر و شام و ناحیه حران و نصیبین ایجاد شده بود.^۱ جماعات ستم رسیده در این سرزمینها، بی چاره و درمانده و ناامید از بازیابی سعادت از ست رفته، و معتقد به این که همه اینها مقدر آسمانی گریزناپذیر است، چشم به آسمانها داشتند که شاید روزی کس یا چیزی از غیب ظهور کند و به این درد و رنج آنها خاتمه دهد. در چنین شرایطی بود که چند رهبر جبرگرای تبلیغ گر تحمل رنج در شام ظهور کردند و مردم را به بی اعتنایی به دنیا و گریز از زندگی تشویق نمودند. یک سر این سلسله از رهبران تبلیغ گر درد و رنج در آغازهای سده نخست مسیحی در فلسطین و میان اسرائیلیان با زکریا و یوحنا (یحیا معمدانی) و ایشوع مشیح (عیسا مسیح) آغاز شد. خود این سه رهبر را سلطه گران رومی به دنبال یکدیگر اعدام کردند ولی راهشان توسط شاگردانشان تداوم یافت. جهت تبلیغی این رهبران یک سان بود. فکر آنها خیلی زود توانست که بر جماعات درد کشیده اثر بگذارد و به سوی آموزه های آنها بکشاند. در ادامه این روند و تا اوایل سده سوم مسیحی از درون مکتبهای مندایی و غنوصی جریانهای جبرگرای دنیاگریز و تبلیغ گر تحمل درد و رنج بیرون آمد. پیروان یوحنا/ یحیا معمدانی و عیسا مسیح تحمل درد و بی اعتنایی به دنیا و به هیچ گرفتن زندگی را در میان

۱. سرزمین حران و نصیبین اکنون در شمال شرق سوریه میان سوریه و ترکیه تقسیم شده است.

جماعات رنج‌کشیده تبلیغ می‌کردند. گویا عیسا مسیح به مردم تلقین کرده بود که کار مکنید، ازدواج مکنید، در برابر ستمها مقاومت مورزید، روزه‌داری و گرسنگی بکشید، همچون پرنده باشید که خوراکِ روزش را در همان ساعاتِ خوردنش به دست می‌آورد و پس انداز نمی‌کند، رختی به حدِ اقل نیازتان بپوشید و ژنده‌پوشی کنید تا نیاز به خریدنِ رخت نداشته باشید.

چنین تلقین‌هایی واکنش منفی شدیدی در برابر ستم‌های رومیان بود. اگر مردم یاد می‌گرفتند که کار نکنند رومیان نمی‌توانستند که از آنها بیگاری بکشند و ثمرهٔ کار آنها را بگیرند. اگر مردم یاد می‌گرفتند که زن نگیرند بر جمعیت افزوده نمی‌شد و کسی نمی‌ماند تا برای رومیان بیگاری کند.

تعالیم پیروان یحیا و عیسا در سدهٔ دوم مسیحی نوعی شورشِ مبتنی بر خودآزاری در برابر ستم‌های رومیان بود. آن‌چه اینها تبلیغ می‌کردند بی‌توجهی به دنیا و زندگی این جهانی بود؛ و با تلقین شیوه‌های دردگشی، به انسانها وعدهٔ یک سعادتِ موهوم جاویدان در زندگی اخروی و جهانِ پس از مرگ می‌دادند. آنها به پیروانشان تلقین کرده بودند که این دنیا سرای تحمل درد و رنج و محرومیت و زهد است، و آن دنیا سرای چیدنِ ثمرِ این درد و رنجها. آنها به پیروانشان تلقین می‌کردند که نعمتهای دنیا نه برای انسانها بل که برای شیطانها آفریده شده است؛ و کسانی که از نعمتها و لذتهای این دنیا برخوردار می‌شوند در دنیای دیگر رنج جاودانه و دردِ ابدی خواهند کشید.

این تعالیم دنیاگريزانه در خلالِ دو سدهٔ اول و دوم مسیحی در بخش غربی خاورمیانه - یعنی در سرزمینهای زیر سلطهٔ رومیان - تبدیل به دین نوینی با پیروان بسیار و تبلیغ‌گران پرشمار شد. بخشی از تبلیغ‌گران آنها که سریانی (شامی) بودند در میان جماعات روستایی جنوب میان‌رودان نیز فعالیت‌های داشتند، و با شیوه‌هایی که بیشتر به جادوگری دوران کهن شباهت داشت می‌کوشیدند که روستائیان را به دین خودشان جذب کنند. شایع‌ترین شیوه‌های اینها داستانهای شیرینی دربارهٔ «معجزه و کشف و کرامات» و قدرت مداوای بیماریهای درمان‌ناپذیر از قبیل پیسی و کوری و گنگی و شکی بود که می‌گفتند به معجزهٔ مسیح و مریم انجام می‌دهند. مثلاً یکی وارد یک روستا می‌شد و ضمن بازگویی داستانِ معجزاتی که در فلان و فلان جا بر دستِ فلان رهبرانِ دینِ آنها اتفاق افتاده است، یکی کور بوده و به معجزه بینا شده است، یکی شل بوده و به معجزه به راه افتاده است، یکی پیس بوده و به معجزه بهبود یافته است، زنی نازا بوده و به معجزه باردار شده و بچه زائیده است، پیرزنی به معجزه جوان شده و دیگر باره خواستگار یافته و عروس شده و بچه آورده است. آنها با بازگویی چنین داستان‌هایی

تبلیغ می‌کرد که مردم اگر دین ایشان را بگیرند هر مشکلی که دارند حل و هر بیماری‌ئی که دارند برطرف خواهد شد.^۱ گاه نمایشهائی از این معجزات و کرامات نیز برای عوام ساده‌دل روستایی انجام می‌گرفت. مثلاً، در یکی از روزها مردم روستا ناگهان می‌دیدند که یک بیگانه شل یا کور یا گنگی در کنار روستا افتاده است و به مردم می‌گوید که شنیده یک بزرگواری وارد روستا شده و قدرت مداوای بیماریهای علاج‌ناپذیر دارد؛ و خودش را به روستا رسانده است تا آن بزرگوار به برکت معجزه مداوا اش کند. روز دیگر کسانی می‌بینند که فلان مرد تبلیغ‌گر سوارِ خرس است و از همانجا می‌گذرد که آن مرد نیازخواه افتاده یا نشسته است. او وقتی چشمش به این نیازخواه می‌افتد به او می‌گوید: برخیز که به برکت ایمانت شفا یافته‌ای. چنین بود که کسانی می‌دیدند که مردی که نابینا وارد روستا شده بود بینا شده است؛ مردی که شل بود راه می‌رود؛ مردی که گنگ بود ن زبان درآورده است و به عیسا و مریم درود می‌فرستد و از مردم می‌خواهد که مؤمن شوند. سپس آن معجزه‌گر از روستا غایب می‌شد. نیازخواه ناشناس که مداوا شده بود نیز رفته بود (شاید برای آن که نمایش را در روستای دیگری از سر گیرد). سپس غریبه‌ئی دیگر وارد روستا می‌شد و به این و آن می‌گفت که آن مردی که اینجا معجزه کرده عیسا مسیح بوده و آمده بوده تا دردهای مردم را مداوا کند و مردم را به ایمان به خودش بکشاند.^۲ باز یک تبلیغ‌گری می‌آمد و راه آن رفته را دنبال می‌کرد.

تألیفات کشیشان مسیحی در دوران ساسانی پر است از چنین داستانهای که نشان‌گر حضور همیشگی عیسا و مادرش مریم در میان پیروانشان و نشان دادن معجزات بزرگ به آنها است. اینها در کشاندن روستاییان ساده‌اندیش به دین مسیح کارآیی بسیار داشت. کشیشان نیز در افسانه‌ها معجزه‌های بسیار برای مردم کرده‌اند. مثلاً درباره یکی از اینها به نام فیمیون که سریانی و متعلق به سده‌های بعدی بوده و اوائل سده ششم در بیابانهای جنوب شام و منطقه اردن کنونی در میان قبایل عرب تبلیغ دین می‌کرده، گفته شده که یک ازدهای هفت‌سر به فیمیون حمله کرد و فیمیون تا به او نگرست ازدهای هفت‌سر درجا خشک شده بر زمین افتاد و جان داد؛ فیمیون در روستاها می‌گشت و بیماران درمان‌ناپذیر را با دم دهانش بهبودی می‌بخشید؛ در یک روستائی مردی بچه‌اش که کور بود را به نزدش آورد و فیمیون تا به بچه نگرست بچه بینا شد، و آن مرد و خانواده‌اش مسیحی شدند. او در بیابانی می‌رفت، و

۱. داستان چنین معجزاتی که در آن زمانها اتفاق می‌افتاده اکنون در کتابهای مسیحیان بسیار است.

۲. درباره نمونه موفقیت‌آمیز از این شیوه تبلیغ کشیشان در اواخر سده ششم مسیحی، بنگر: تفسیر طبری، ۱/ ۳۶۲ - ۳۶۴. سیره ابن هشام، ۱/ ۲۴۹. طبقات ابن سعد، ۴/ ۷۶ - ۷۸.

یک درختی تا او را دید او را به نامش صدا زده به او سلام کرد و گفت: «من مدت‌ها است که منتظر تو بودم که به اینجا بیایی!»؛ و مردی از درون کُندهٔ درخت بیرون آمد و به فیمیون گفت که من منتظر بوده‌ام تا تو را ببینم و از دنیا بروم؛ و اکنون می‌میرم. و همانجا مُرد در حالی که ایمان آورده و بهشتی شده بود؛ و فیمیون او را دفن کرد.^۱ مردی به نام صالح که از عرب‌های اردن کنونی و ابتدا مرید فیمیون بوده سپس خودش کشیش تبلیغ‌گر شده نیز افسانه‌های بسیاری را پشت سر خودش گذاشته بوده است. بعدها داستان‌ش وارد قرآن نیز شده، و گفته شده که از معجزات بزرگ او یکی آن بود که ماده‌شتری با بچه‌اش را به امر خدا از دل سنگ کوه بیرون آورد تا با نشان دادن این معجزهٔ مردم را مؤمن کند؛ و کلیهٔ کسانی که از پذیرفتن دین او خودداری کردند را خدا بازن و بچه‌هاشان نابود کرد.

به این گونه، جماعات شهری در میان‌رودان به آئین‌های مندایی و غنوصی می‌گرویدند؛ و جماعات روستایی جذب آئینی می‌شدند که توسط کشیشان دوره‌گرد مسیحی تبلیغ می‌شد. در مناطق روستایی غرب خوزستان که عمده‌تاً خوزی‌نشین بود نیز تبلیغ‌گران مندایی و مسیحی در اواخر دوران پارتی به همین شیوه‌ها مردم را به دین خودشان جذب می‌کردند. پیروان عیسا نام «مسیحی»، و پیروان یحیا نام «مُغْتَسَلَه» گرفتند. مغتسله که به معنای «خودشویان» است معنای دینیش «تطهیرشوندگان» و «تعمیدشوندگان» بود؛ زیرا یحیا نیز صفتش «معمدانی» بود که معنایش «تعمیددهنده» یعنی غسل‌دهنده و تطهیرکننده است. یحیا آمده بود تا انسانها از گناه تطهیر کند و رضایت خدا را برایشان به دست آورد. در گفتار دیگری در این بخش به عیسا و یحیا باز خواهیم گشت و خواهیم کوشید که حقیقت آن‌دورا بازشناسی کنیم.

این فشردهٔ مقدمه‌مانند به ناگزیر نارسا ولی تا اندازه‌ئی قابل فهم دربارهٔ پیدایش دین مسیحیت و مکتب‌های مندایی و غنوصی و آئین مغتسله را از آن‌رو آوردم که در دنبالهٔ گسترش اینها و زیر تأثیر باورهای اینها بود که پیامبری به نام مانی در جنوب عراق ظهور کرد و دینی که آورد مایه‌های اصلیش را از این آئینها گرفته بود؛ و در حقیقت خویش‌تئوریزه‌کننده و تکمیل‌کنندهٔ باورهای مطرح‌شده در این آئینها بود که در جامعهٔ دین‌نویس و پرکشیی به مردم رنج‌کشیدهٔ منطقه ارائه شد و در مدت کوتاهی پیروان بسیار یافت و تبدیل به دینی شبه‌جهانی در سرزمینهای شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم شد.

ظهور مانی

در پی گیری برنامه‌های دین‌گسترانهٔ اَرَدَشَیْر بَابْکَانَ، مَؤَبْدَانَ و هیربدان با برخورداری از حمایت همه‌جانبهٔ سیاسی و مالی دولت در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیت‌های دامنه‌داری توسط مَؤَبْدَانَ و هیربدان در راه تبلیغ دین مَزْدَایَسَنَه و مبارزه با کُزیه‌ها و مفسد اجتماعی به راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به دین و اخلاقیات، و جنب و جوشی که در همه‌گیر کردن آن در ایران به راه افتاد، در تاریخ ایران بی سابقه بود. در کنار فعالیت‌های گستردهٔ مَؤَبْدَانَ برای همه‌گیر کردن دین رسمی و ترویج اخلاقیاتِ شادزیستانه و آئین‌های مَزْدَایَسَنی، در بیرون از حوزهٔ فقهت زرتشتی نیز کسانی اقداماتی در راه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک دین تازه‌پا انجام دادند. در ایرانِ ساسانی، مانی بارزترین چهرهٔ تاریخی در این زمینه است که با تقلید از آن‌چه که در داستان‌های کشیشان یکی از چند مذهبِ مسیحی موجود در آن‌زمان دربارهٔ عیسا مسیح خوانده و شنیده بود به هدفِ اعلان‌شدهٔ برانداختن دین‌های موجود و ایجاد دین فراگیرِ جهانی به‌پا خاست.

این نخستین بار در تاریخ بود که مردی از کشورِ ایران با ادعای نبوت و داشتن رسالت آسمانی برای برقراری یک دین جهانی به‌جای دین‌های موجود راه‌اندازی کرد و براندازی دین‌های موجود را در سرلوحهٔ دعوتش قرار داده بود. این رخدادی بی سابقه بود که با فرهنگ سنتی ایرانیان که بنایش بر احترام به آزادی انسان در انتخاب دین و مذهب بود همخوانی نداشت. پس از مانی چنین رخدادی در ایران تکرار نشد تا حدود ۱۶۰۰ سال بعد که بهاء الله با رسالتِ مشابهی ظهور کرد. مانی آمده بود تا هرچه دین در جهان وجود داشت را براندازد و دین خودش را در جهان برقرار سازد؛ بهاء الله نیز با همین رسالت آمد. هم مانی و هم بهاء الله گفت که تنها دین برحق و خدایی همان است که او آورده است و هر که از هر دینی جز این دین پیروی کند در گمراهی و بی‌دینی است. هر کدام از این دو، به‌عنوان آخرین پیامبرِ منصوب آسمان، وعده داد که دین او تنها دین فراگیر و جهانی خواهد شد؛ و با فراگیر شدن دین او همهٔ دین‌های موجود از جوامع بشری رخت بر خواهد بست و به تاریخ خواهد پیوست. این نویدی بود که هر کدام از عیسا و پیامبر اسلام نیز (اولی حدود دو سده پیش از مانی و دومی حدود سه‌ونیم سده پس از مانی) به‌پیروانش داد. مانی به‌پیروانش گفت که دین من با تبلیغ و بدون به‌کار بردن زور جهان‌گیر خواهد شد، و در تعالیمش جهاد تجویز نشد. مسیحیان و پیامبر اسلام - به‌مانند همهٔ انبیای سامی - اساس و پایهٔ تبلیغ دین را بر جهاد نهادند. بهاء الله نیز همچون مانی جهاد را ممنوع اعلام داشت و پیروانش را تشویق به تبلیغ مسالمت‌آمیز کرد. جهاد برای

تبلیغ دین هیچ‌گاه و در هیچ زمانی در تاریخ ایران توسط هیچ‌کس از ایرانیان تجویز نشد. سید محمدعلی باب که اساس دینش را بر جهاد نهاد از نژاد سامی و سید عرب‌تبار و دنباله‌رو قرل‌باشان صفوی بود و برپا خاسته بود تا رسالت ناتمام انبیای سامی را به سرانجام برساند. ولی شاگردش بهاء الله که شاید ایرانی‌تبار بوده جهاد را ممنوع اعلام نموده همان شیوه‌ئی را تجویز کرد که مانی تجویز کرده بود. عبدالبهاء - خلیفه بهاء الله - شیوه بهاء الله را تغییر نداد؛ و پیروان عبدالبهاء هنوز بر همان شیوه تبلیغ مسالمت‌آمیز می‌روند و یقین استوار دارند که وعده بهاء الله برای جهان‌گیر شدن دینشان تحقق خواهد یافت.

مانی - آن‌گونه که خودش نوشته است - در روز ۲۵ فروردین ماه سال ۲۱۵ م در سرزمین بابل در یک خانواده اهل یکی از روستاهای منطقه آرامی‌نشین کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) به دنیا آمد. مانی دانیم که پدر و مادر مانی چه نامی به او داده بوده‌اند. مانی حیا صفتی است که خود مانی پس از آن که پیامبر شد برای خودش تعیین کرد؛ و عبارتی آرامی/سریانی و غیر ایرانی است به معنای «کشتی زندگانی» (به عربی: سَفِينَةُ الْحَيَاة).

نام پدر مانی را فاتک و پاتک و پاتگ و فتق، و از مردم همدان نوشته‌اند. نام مادر مانی را میس و اوتاخیم و مریم، و از خاندان «گم‌سَرگان» نوشته‌اند که گویا از خاندانهای حکومت‌گر پارتی بوده است. مشخص نیست که این «خاندان حکومت‌گر» از بومیان میان‌رودان بوده یا از یکی از قبایل آریایی جاگیر شده در عراق بوده است؛ ولی - چنان‌که پائین‌تر خواهیم دید - یک خاندان ایرانی نبوده است. اگر تلفظ نام پدر مانی را «فاتک» بخوانیم می‌توان گفت که نام آرامی است به معنای «دل‌آور». اگر فتق بخوانیم، با تردید می‌توان پنداشت که تلفظ آرامی «پتگ» است (یعنی پدرک، که شبیه و هم‌معنای بابک است و ایرانی است). ابن ندیم «بابک» را به «فتق» افزوده و «فتق بابک» نوشته است (همان شیوه که اکنون نیز در زبان فارسی متداول است، و مثلاً می‌گویند «سالم تندرست» که دو واژه هم‌معنای عربی و فارسی است). اگر «پاتگ» بخوانیم شاید تلفظ تحریف‌شده «پتگ» باشد که تلفظ دیگری از بابک است (یعنی پدرک). یعقوبی در تاریخش نام پدر مانی را «حمّاد» نوشته است؛^۱ ولی این اشتباهی است که حتماً از جانب ناسخ این نسخه از کتاب یعقوبی که به ما رسیده رخ داده بوده و «حیا» (صفت مانی) را حمّاد خوانده و نوشته است.

به‌هرحال، مانی و پدرش نامهای ایرانی ندارند. نامهایی که برای مادر مانی نوشته‌اند میس یا اوتاخیم یا مریم است. در سریانی و آرامی بودن اوتاخیم و مریم که البته جای جدالی

وجود ندارد. میسه را نیز باید شکل دیگری از میسه و میثا دانست که نام زنان آرامی و سریانی بوده است.

بر این پایه است که من می گویم مانی نه پدرش ایرانی تبار بوده و نه مادرش. گرچه به آن سبب که او در درون کشور ایران ظهور کرد همه ایران شناسان غربی او را ایرانی دانسته اند، ولی دلایلی وجود دارد که به ما اجازه نمی دهد تا با قطع و یقین درباره ریشه نژادی مانی سخن بگوئیم. صفت مانی (یعنی مانی حیا) خالصاً آرامی / سریانی و غیر ایرانی است.

دلیل قانع کننده دیگری نیز برای ما وجود دارد که بگوئیم پدر و مادر مانی ایرانی تبار نبوده اند؛ و آن این که پیروان همه مذاهب ایرانی در آن زمان (میترائیان، ناهیدیان، آذریان) خدای برترشان اهورمزدا بوده و همه شان مزدایسن بوده اند. ولی خدای مانی نه اهورمزدا بل که زروان بوده که یکی از خدایان بسیار کهن آریایی بوده و نزد ایرانیان یکی از ایزدان دین مزدایسن و آفریده اهورمزدا بوده است. زروان از دوران بسیار دوری مورد پرستش بخشی از جماعات آریایی نواحی شرقی اناتولی بوده ولی در میان ایرانیان هیچ گاه صفت خدا نداشته بل که مخلوق بوده و مرتبهئی همچون ایزدان دیگر ایرانی داشته است.

در میان رودان آن زمان دینی به نام «دهری» وجود داشته که پیروانش از جنبه هائی از آئین زروانی تأثیر پذیرفته بوده اند. به نظر می رسد که غنوصی ها دهری بوده اند؛ زیرا مؤلفان اسلامی از حرنائیون (پیروان مکتب مندایی پدید آمده در حران) با صفت دهریون یاد کرده اند.^۱ دهریون می گفتند که هرچه در جهان وجود دارد از دهر (گردش چرخ) پدید آمده است؛ و این عقیده زروانیها بوده است. زروانیها آریایی نژاد بودند، مزدایسن نبودند، معتقد به وجود دو ایزد متنازع به نامهای اورمزد و اهریمن بودند که هر دو پدید آمده از درون زروان بودند. زروان به معنای زمان بی نهایت و خدای حقیقی نزد زروانیها بود. زروانیها می گفتند که اورمزد و اهریمن دشمنان یکدیگر بودند و همزمان دست به کار آفرینش شدند؛ اورمزد نور و خیر را آفرید، و اهریمن تاریکی و شر را.^۲ چنان که پائین تر خواهیم دید، مانی این عقیده را در تعالیم دین خودش تبیین کرد و گسترش داد.

نوشته اند که پدر مانی در اواخر دوران پارتی در تیسپون می زیست و دینی شبیه مندائیان داشت؛ سپس به دشت میشان خوزستان رفته به فرقه دینی مغتسله پیوست.^۳

۱. بنگر: ملل و نحل شهرستانی، ۳۵۹-۳۶۳.

۲. تفصیل را بنگر: ملل و نحل شهرستانی شهرستانی، ۲۶۲-۲۶۳.

۳. مردمی که در تألیفات عربی دوران اسلامی با صفت مغتسله از آنها یاد شده است خودشان را

ابن ندیم نوشته که پدر مانی در تیسپون به بتخانه می‌رفت؛ و مانی روزی در بتخانه آوازی شنید که به او می‌گفت: «گوشت مخور، باده منوش، زن مگیر!»؛ و این را سه بار در سه روز در بتخانه شنید. پس از آن به خوزستان رفت و در دشت میشان به مغتسله پیوست.^۱

این «بتخانه» که ابن ندیم از آن یاد کرده است یکی از معابد مندائیان بوده؛ زیرا آنها - به میراثی که از دین کهن کلدانی گرفته و اندک تغییری در آن ایجاد کرده بودند - برای اختران هفت‌گانه معبد و بت‌های (پیکره/ صنم) داشتند، و آن ذات‌های آسمانی می‌پرستیدند و معبدشان را «هیکل» می‌نامیدند.^۲

ابن ندیم در گزارش بالا افزوده که مادر مانی در آن هنگام حامله بود و به زودی پسری زائید که در آینده «مانی» شد. ولی این نوشته ابن ندیم ناشی از اشتباهی در شنیده‌های او بوده است. نشانه‌هایی وجود دارد که پدر مانی وقتی به مغتسله پیوسته مانی در سنین بالاتر از ۵-۶ سالگی بوده است. روایت‌های مانویان خبر از آن می‌دهد که مانی وقتی چهار ساله بوده در تیسپون به مدرسه مندایی‌ها سپرده شده است. گزارشی که نشان دهد پدر مانی پس از تولد مانی از خوزستان برگشته و در تیسپون جاگیر شده باشد نیز داده نشده است. تیسپون نیز در اینجا می‌بایست که یکی از شهرهای پیوسته به تیسپون بوده باشد؛ زیرا تیسپون که آرامیها مدائن - یعنی شهرها - می‌نامیدند از هفت شهرک همکنار تشکیل شده بود.

مغتسله که در مناطق روستایی غرب خوزستان و جنوب میان‌رودان پراکنده بودند، بنا بر پیش‌گویی‌هایی که از پیامبران - یحیا/ یونس - درباره نزدیک بودن زمان ظهور ایشوع مَسِیح (مُنْجی موعود اسرائیلیان) برایشان مانده بود در انتظار پیامبر آخرزمان بودند که قرار بود ظهور نماید و دینش جهان‌گیر شود و درد و رنج‌های بشریت را برای همیشه از میان بردارد. از این پیامبر موعود با صفت «فارقلیط» یاد می‌شد. مسیحیان نیز منجی آخرزمانی خودشان را

ایل‌خایی و صابّی می‌نامیدند. ایل‌خایی ترکیبی از نام ایل با پس‌آوند «خایی» است، و به نظر می‌رسد که لفظی آرامی-پهلوی باشد به معنای «خواهنده ایل» که ترجمه امروزش می‌شود «خداجو». ایل‌خایی بعدها در داستان‌های یونانیان اروپایی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند به یک پیامبر افسانه‌یی شبیه عیسی انجیلها تبدیل شد و نامش را ایل‌خایوس نوشتند. صابّی نیز شاید به معنای «تطهیر شده/ مَطْهَر» بوده است. آنها زن را موجودی پلید می‌دانستند و دینشان مقرر کرده بود که مردی که با زنی آمیزش جنسی کند چون که نجس شده است باید که بی‌درنگ در آب جاری غسل کرده پلیدی را از سر و تن و رختش بزدايد.

۱. الفهرست، ۵۰۸.

۲. بنگر: شهرستانی، ۳۴۸-۳۶۳.

فارقلیط می نامیدند.^۱

پدر مانی ابتدا به مندائیان و سپس به مغتسله پیوسته بود، از فعالین آن آئین بود، و مانی در میان آنها متولد شد و در میان آنها پرورش یافت. افسانه‌ها و داستانهای که پیروان این آئین می‌پراکندند در کودکی در ساختن ذهن دینی مانی تأثیر بسیاری نهاده بود. این تأثیر چندان بود که او در همان سنین کودکی رؤیاهائی می‌دید؛ و - چنان‌که بعدها خودش نوشته است - یک‌بار دو فرشته آمدند و او را برگرفته به آسمان بردند و ملکوت آسمانها را به او نشان دادند. این رؤیا دو بار دیگر نیز تکرار شد، و او پیش از آن‌که به سن ۱۲ سالگی رسیده باشد سه بار به معراج آسمانی برده شده بود. این را مانی در کتاب کِفَلایَه - که پائین‌تر به آن اشاره خواهیم کرد - نوشته است. سپس وقتی به سن ۱۲ سالگی رسید فرشته وحی که نامش «تَوَام» بود و به سریانی «قرین» می‌گفتند از پیش‌گاه «روشن‌یزد» (خدای نور) به نزدش آمده به او فرمود که دین مغتسله را رها کند، و به او گفت: «از پیروان این دین دوری گزین؛ تو نباید که از آنها باشی؛ خویشتن را پاکیزه بدار و از شهوتها دوری گزین». (*) ولی به او گفت که هنوز هنگام بعثت نرسیده است.^۲

این روایتها نشان می‌دهد که مانی در آغاز نوجوانیش، به‌تأثیر از داستانهای مغتسله و مسیحیان عراق و خوزستان و در اثر خودتلقینهای چندین ساله، در خودش اوصافی می‌دیده و به نوعی یقین رسیده بوده که همان پیامبر نجات‌بخش موعود است که جهان در انتظار او است. پس او از همان سنین در انتظار روزی بوده که از جانب آسمان مبعوث شود و رسالت هدایت بشریت به او سپرده شود. رؤیاهائی که براساس خودتلقینهایش می‌دیده نیز به این باور دامن می‌زده و او را بیش از پیش آماده دریافت وحی آسمانی می‌کرده است.

۱. «فَارَقْلِیْط» می‌بایست که تلفظ آرامی / سریانی «پارا کلیت» بوده باشد. پارا کلیت که «نجات‌بخش» معنی کرده‌اند به نظر می‌رسید که عبارت ایرانی باشد به معنای «مفتاح غیب» که تلفظ نینش «فرا کلید» است؛ یعنی آن که قرار است بیاید و پرده‌های غیبی را برای مردم جهان کنار بزند. اگر عبارت ایرانی باشد معلوم نیست که چه‌گونه وارد زبان دینی اینها و مسیحیان شده است؟! در دین ایرانی اثری از چنین اصطلاحی نیست. شاید پارا کلیت از ساخته‌های یونانیان دوزبانه حران و نصیبین بوده باشد که آرامیها و سریانیها فارقلیط تلفظ کرده‌اند!

(*) برای پیامبر بزرگوار ما مسلمانان نیز در آغاز بعثتش این‌گونه وحی رسید: «برخیز و هشدار ده! پروردگارت را بزرگ بشمار! جامه‌ات را پاکیزه بدار! از پلیدیها دوری گزین» [مدثر، آیات ۲-۵]. و از این روز تا روزی که دعوت خویش را آشکار کرد حدود دو سال گذشت.

۲. الفهرست، ۵۰۸.

مانی چون به سن ۲۴ سالگی رسید نخستین پیام آسمان برای آغاز رسالتش را دریافت کرد، و این در سال ۲۳۹ یا ۲۴۰ م بود. آن گونه که خودش بعدها نوشته، فرشته وحی به نزدش آمده به او چنین گفت:

سلام بر تو ای مانی از جانب من و از جانب پروردگار که مرا به نزد تو فرستاده است. او که «وَرَرَوَانِ بَغِ اسْتَه» (روح اعلی و خدای حقیقی) است تو را برای تبلیغ رسالت برگزیده و این مأموریت را به تو سپرده است. او به تو فرمان می دهد که رسالت خویش را آشکار سازی و نوید حق را به مردم برسانی، و در این راه هر چه در توان داری را به کار ببندی.

ابن ندیم که این سخن مانی را از روی یکی از کتابهای مانی ترجمه کرده است (شاید کتاب شاپورگان که مانی به زبان پهلوی نوشته بوده و نخستین کتابش بوده) افزوده که مانی پیش از آن که مبعوث شود اسقف (یعنی کشیش بزرگ) روستای «قنا» در جنوب عراق بود؛ در روز اول نیشان (روز نوروز) که شاپور اول تاج گذاری کرد مانی به نزد شاپور رفته تاج بر سر شاپور نهاد؛ پدرش و دوتا از پیروانش به نامهای شمعون و زاکوا نیز با او بودند.^۱

این روایت نشان می دهد که مانی در این هنگام رهبر برجسته دینی یک فرقه از مندائیان در میان رودان بوده است؛ و نیز نشان می دهد که مانی در این هنگام که در آستانه بعثت بوده یا اخیراً مبعوث شده بوده ولی هنوز نبوتش را اعلان نکرده بوده رهبر مندائیان در میان رودان بوده است. شمعون و زاکوا نیز حتماً از بزرگان بومیان عراق و از رهبران برجسته دینی بوده اند که برای شرکت در مراسم تاج گذاری شاهنشاه به همراه مانی دعوت شده اند. این مراسم در نخستین نوروز پس از درگذشت اردشیر بابکان بوده، یعنی نوروز سال ۲۴۱ م.

شاپور اول - احتمالاً - در استخر تاج گذاری کرده است؛ زیرا از زمان او استخر پایتخت شاهنشاهی شد. روایت حضور مانی در مراسم تاج گذاری شاپور را ابن ندیم از متون مانوی و از نوشته خود مانی آورده است. همین روایت نشان می دهد که مانی در سالهای آخر سلطنت اردشیر بابکان از شخصیت‌های برجسته و بلند پایه دینی بوده است. شرکت در تاج گذاری شاپور نشان گر بلندپایگی او در حد پایه مؤبدان ایرانی است. به عبارت دیگر، او به عنوان یکی از بلند پایه ترین رهبر دینی بومیان جنوب عراق و غرب خوزستان در رأس هیأتی متشکل از دیگر رهبران دینی بومیان این دو سرزمین در مراسم تاج گذاری شاپور شرکت کرده است. پس مانی در آن زمان وضعیتی داشته که رهبران مندائیان عراق و خوزستان او را به ریاستشان قبول داشته اند. شاید پدر مانی و مانی در آن زمان از جانب دولت ایران سرپرست دستگاههای دینی

ادیان ان ایرانی (غیر ایرانیان) در عراق و خوزستان بوده‌اند؛ و شاید پدر مانی در زمان پارتیان نیز این منصب را داشته است.

مانی در رأس هیأتی از رهبران دینی بومیان عراق و خوزستان به حضور شاپور اول رسیده و در مراسم تاج‌گذاری شرکت کرده است. این سنتی معمولی در مراسم بار خاص و بار عام دربار ایران بوده که همواره تکرار می‌شده است. مانی بار دیگر نیز در رأس چنین هیأتی در مراسم دیگری به حضور شاهنشاه رسید و نخستین تألیف خویش را که نامش را شاپورگان نهاده بود و به زبان پهلوی بود به شاپور تقدیم کرد.

پیروان مانی - به رسم پیروان همه پیامبران دیگر - بعدها درباره حضور مانی نزد شاپور افسانه‌هایی ساختند که شباهت به بسیاری از افسانه‌های پیروان انبیای دیگر دارد، و لاف‌زنی مؤمنانه و ساده‌دلانه است. مثلاً ابن ندیم از نوشته مانویان آورده که مانی وقتی به حضور شاپور رسید از دو شانه‌اش دو گل دسته بزرگ نور می‌درخشید، و این سبب شد که شاپور احترام بسیار به او بگذارد تا جائی که آماده شد تا دینی که مانی آورده بود را بپذیرد. مانی از شاپور تقاضا کرد که پیروانش در کشور آزاد باشند و بتوانند که در سراسر کشور رفت و آمد کرده برای دینشان به تبلیغ بپردازند. و از شاپور تقاضا کرد که اجازه دهد تا یک بار دیگر در آینده نیز به حضور شاهنشاه برسد؛ و شاپور با این هردو تقاضا موافقت نمود.^۱

در نوشته خود مانی نیز در کتاب کَفَلَايَه به این دیدار و تقاضا اشاره شده است، و آن را پائین تر خواهیم خواند.

مانی پس از آن که مبعوث شد نخستین رساله‌اش شامل تعالیم دین نوینی که آورده بود را نوشته یک نسخه‌اش را به شاپور اول تقدیم داشت. نام این رساله که او به زبان پهلوی نوشته بود شاپورگان بود. مانی در شاپورگان ادعا کرده بود که پروردگار در هر زمانی یکی از انبیای خویش را می‌گزیند و برای هدایت بندگانش می‌فرستد. زمانی زرتشت را برای ایرانیان فرستاد؛ زمانی بودا را برای هندیان فرستاد؛ زمانی عیسا را برای شامیان فرستاد. و اکنون مرا که پیامبر برحق ام برای هدایت مردم بابل (یعنی میان‌رودان) فرستاده است.^۲

او در این رساله صراحتاً گفته که پیامبر آخر زمان است و برای مردم میان‌رودان مبعوث شده است. این موضوعی است که در کتاب کَفَلَايَه نیز به آن تصریح شده است، و به نظر می‌رسد که بیرونی عبارتهای بالا را از کتاب کَفَلَايَه ترجمه کرده باشد.

۱. همان، ۵۰۹.

۲. الآثار الباقیه، ۲۰۷.

سال دقیق تقدیم شاپورگان به شاپور معلوم نیست، و شاید سال ۲۴۲ م بوده است. شاپورگان تنها تألیف مانی به زبان ایرانی است. مانی پس از این هیچ رساله‌ئی به زبان ایرانی تألیف نکرد و بر روی زبان سریانی متمرکز شد که زبان رسمی متون دینی ماندائی‌ان و مسیحیان و مغتسله در میان مردم میان‌رودان و شام بود و در مسیحی‌شدگان خوزستان که خوزی تبار بودند نیز رواج داشت. تمرکز مانی در سالهای اولیه تبلیغ دعوتش نیز به‌طور عمده بر روی بومیان میان‌رودان و خوزستان بود که آمادگی پذیرش آورده‌های او را داشتند.

به‌هرحال، مانی وقتی که در مراسم تاج‌گذاری شاپور شرکت کرد عملاً در زمره یکی از رهبران بلندپایه دینی مطرح بود. او با برخورداری از همین موقعیت فعالیت‌های تبلیغی را در عراق و خوزستان گسترش داد. آزادی ادیان و مذاهب و عقاید که در سایه شاهنشاهی ایران برقرار بود به مانی امکان داد تا با پشتکار بسیار برای نشر تعالیم دین آسمانی خودش فعالیت کند. در متون مانوی از زبان خود مانی گفته شده که او مورد خطاب مستقیم آسمان بود، و این تعالیم را فرشته وحی از آسمان برایش می‌آورد، و باورهائی که گفت و نوشت و به مردم رساند تکرار «کلام خدا» بود.

این نخستین بار در تاریخ شاهنشاهی ایران بود که مردی در قلمرو شاهنشاهی برخاسته بود و ادعا می‌کرد که خدا به‌توسط فرشته است با او سخن می‌گوید، و او سخن خدا را برای مردم بازمی‌گوید و می‌نویسد تا مردم بخوانند و متوجه باشند که دین‌های پیشینه به‌توسط خدا باطل شده و ورافتاده است و مردم جهان باید که دین او را بگیرند.

پیش از این در جای خود دیدیم که آخرین کس که در زمان کوروش بزرگ و پیش از تسخیر بابل توسط کوروش بزرگ در میان‌رودان ادعای نبوت و دریافت وحی از آسمان داشت و دین مردوخ را منسوخ و دین «سین» را رسمیت بخشید نبونهد - پیامبر شاه بابل - بود؛ و سخنانی که خدا به او وحی کرده بود و او نویساند، و کارهائی که او به فرمان خدا انجام داد را نیز خواندیم. از آن پس دیگر هیچ پیامبر بومی در میان‌رودان برای مردم بومی ظهور نکرده بود تا اکنون که مانی با در دست داشتن پیام نجات‌بخش آسمانی ظهور کرد و تصریح نمود که برای هدایت مردم میان‌رودان مبعوث شده است.

از آنجا که اقوام آرامی و خوزی، به‌تأثیر از تبلیغ‌گران ادیان مغتسله و مسیحیان، از مدتها پیشتر در انتظار ظهور نجات‌بخش آخرزمانی موسوم به پاراکلیت بودند، مانی به زودی در میان پیروان این دینها مریدان بسیاری به‌دست آورد و کارش بالا گرفت. او به مسیحیان عراق

می‌گفت که همان «فارقلیط» است که عیسا نوید آمدنش را داده است.^۱ این باوری بود که همهٔ مسیحیان به آن پابند بودند و انتظار ظهور هرچه زودتر منجی آخِر زمانی را می‌کشیدند. جنب و جوش در میان جماعات منتظران ظهور منجی در میان رودان و خوزستان برای پیوستن به دعوت پیراکلیت که مانی بود شباهت به همان جنب و جوشی داشت که سده‌های درازی بعدتر ملاهای شیعه در ایران پس از ظهور «باب» برای پیوستن به او داشتند. یعنی مانی و توفیقش در میان مسیحیان عراق و خوزستان شباهت بسیار به توفیقات اولیة محمدعلی باب داشته که خودش را نزد منتظران ظهور حجت غایب به عنوان «باب حجت غایب» معرفی کرد و توانست که خیل عظیمی از ملایان شیعهٔ ایران که منتظر ظهور مهدی موعود بودند را جذب جنبش او کند.

گرچه جماعات بسیاری از آرامیها و خوزیها جذب دعوت مانی شدند، در میان ایرانیان مَزداَیسن کسی به او توجهی ننمود؛ و هیچ‌جا گفته نشده که یکی از شاگردان یا پیروان مانی در زمانی که مانی زنده بوده ایرانی‌تبار بوده است. علت این امر را نیز پائین‌تر خواهیم دید که تضادِ تعالیم مانی با سنتهای فرهنگی ایرانیان بود؛ زیرا فرهنگ ایرانی و تعالیم دین ایرانی تبلیغ‌گر دنیا‌سازی و شادزیستی بود و تعالیم مانی تبلیغ‌گر زهد و دنیاگریزی و سوگ‌اندیشی.

مانی در کتاب کِفَلایه که - که همچون دیگر کتابهایش - به زبان سریانی نگاشته بوده و زندگی‌نامهٔ خودنوشتهٔ او بوده که بعدها یکی از شاگردانش آن را بازنویسی و ویرایش کرده است، خبر از سفرهایش به هند و چین می‌دهد و یادآور می‌شود که پس از بازگشت از این سفر در خوزستان به حضور شاپور دوم رسیده است. این دیدار، که شاید دومین یا سومین دیدار او با شاپور بوده می‌تواند که پس از پیروزی شاپور بر امپراتور والیریانوس بوده باشد.

از نوشته‌ها او معلوم می‌شود که او پس از بعثت چندین سال در سفرهای سرزمینهای شرقی بوده سپس با دانسته‌های نوینی به ایران و عراق برگشته است. او در این سفرها با تعالیم بودا آشنایی نزدیک یافته و عقیده به تناسخ که باور به پیمودن راه تکامل روحی در زندگیهای متعدد این دنیا تا رسیدن به آخرین مرحلهٔ تکامل بود را از بودائیان گرفته وارد دین خویش کرده است. این جنبه از تعالیم او را پائین‌تر خواهیم خواند.

با توجه به خطری که گسترش تعالیم مانی برای تمدن و فرهنگ و رشد اجتماعی و حتی ادامهٔ حیات جامعهٔ بشری داشت، و به خاطر ضدیت شدیدی که با تعالیم دین مَزداَیسنه نشان می‌داد، و به خاطر آن که مردم را به کار نکردن و انزوا و رنج‌گشی تشویق می‌کرد، مؤبدان و دربار ایران در دههٔ آخر سلطنت شاپور اول تصمیم گرفتند که جلو فعالیتهای تبلیغی مانی را بگیرند.

یعقوبی نوشته که مؤبدان مؤبد از شاپور تقاضا کرد که مانی را به دربار دعوت کند تا یک جلسهٔ مناظره دربارهٔ دینی که آورده را با او برگزار شود. مؤبدان مؤبد در این جلسه بطلان عقائد مانی را به اثبات رساند. سپس مانی چون جان خویشتن را در خطر دید به همد رفت و تا شاپور زنده بود به ایران برنگشت.^۱

مانی چون که از خاندان مزدایسن نبوده، از نظر قوانین ایران دولت مجاز نبوده که جلوی فعالیت عقیدتیش را بگیرد. طبق قوانین ساسانی همهٔ پیروان ادیان آن ایرانی در بیان و تبلیغ عقاید خودشان در میان اقوام آن ایرانی آزاد بودند. خردپذیر است که شاپور به خواستهٔ مؤبدان مؤبد به مانی فرموده که تبعید اختیاری برگزیند و از ایران به هر کشور دیگری که دلش خواست برود. این موضوعی است که ابوریحان بیرونی دربارهٔ این تبعید مانی مطرح کرده است. او نوشته که بنا بر حکم دین مزدایسن که هر که ادعای نبوت کرد باید از کشور تبعید شود شاپور وی را محکوم به تبعید کرد و حکمش آن بود که دیگر به ایران برنگردد.^۲

متون مانوی می‌گویند که مانی پس از آن که از ایران رفت در ترکستان و سرزمینهای چین و هند به تبلیغ پرداخت. در این سرزمینهای از چند سده پیش از آن آئین بودا گسترش یافته بود. آئین بودا نیز اساسش بر دنیاگریزی و زهد و رنج‌کشی و عبادت‌های خودآزارانه نهاده شده بود و از این جهت شباهتی به آئین مسیحیان و مغتسله داشت. متون مانوی می‌گویند که مانی در این سرزمینها پیروان بسیار به دست آورد و مراکز متعددی برای تبلیغ دینش برپا کرد.

شیوهٔ تبلیغی مانی

پرکاری مانی در بیان تعالیمش، بیان مسحورکننده‌اش، قدرت‌ش در اقناع، و توانش در سازمان‌دهی پیروانش که از نوشته‌های سنتی ترجمه شده از متون مانوی پیدا است مطالعه‌گر را حقیقتاً به شگفتی می‌اندازد. در سرزمینهای شرقی (کابلستان و ترکستان و شرقِ سغد) به علت آن که تعالیم بودا زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود زمینه برای پذیرش تعالیم مانی فراهم بود و مانی در دور دوم سفرهایش موفق شد که پیروان بسیاری به دست آورد. او از آنجا شاگردان طراز اولش که از میان رودان و خوزستان با او رفته بودند را در دسته‌های دعوت‌گر به همراه نوشته‌هایش به شام، اناتولی، بالکان، ایتالیا، اسپانیا، سِکِلیه (سیسل)، گال (فرانسه)، مصر و شمال آفریقا فرستاد. فعالیت‌های تبلیغ‌گران مسیحی در این سرزمینها و تبلیغشان دربارهٔ پیامبر

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۱.

۲. الآثار الباقیه، ۲۰۹.

آخرزمان که قرار بود به زودی ظهور کند زمینه‌گام‌یابی این هیأت‌های تبلیغی در جذب مرید را فراهم آورد. در خلال اندک‌زمانی صومعه‌های پرشماری در این سرزمینها توسط پیروان نوین مانی دائر شد و نوشته‌های او به زبانهای یونانی و لاتین و قبطی ترجمه و در اروپا و مصر و شمال آفریقا منتشر شد. در خوزستان و عراق و شام و مصر و اناتولی نیز جماعات بسیاری از مسیحیان ادعای فارقلیط بودن مانی را پذیرفتند و به پیروان مانی پیوستند. چیزی نگذشت که دین مانی در خاورمیانه و اروپا به بزرگترین رقیب مسیحیت نوپا تبدیل شد.

گرچه مانی در آغاز کارش گفته بود که مسیح را خدا برای هدایت مردم مغرب‌زمین فرستاده بوده است، و برای عیسا احترام بسیار قائل شد تا توانست که بخش بزرگی از پیروان عیسا را به خودش بکشاند، ولی وقتی کارش بالا گرفت عیسا را مورد نظر خویش را عیسا دیگری سواى عیساى مسیحیان معرفی کرده گفت که آن عیسا که پسر مریم بیوه بود و یهودیها او را اعدام کردند یک شیطان بود که خودش را عیسا نامیده بود تا مردم را گمراه کند و به پرستش خودش در آورد. او موسا را نیز دروغ‌بند نامید و گفت که او پیامبر نبوده بل که شیطان بوده و خودش را به دروغ فرستاده خدا نامیده است. ابن ندیم که متون اصلی مانوی را خوانده بوده افزوده که «مانی در کتابهایش انبیای دیگر را نیز دروغ‌بند نامید و می‌گفت که شیطان در پوستشان وارد شده بود و سخن بر زبانشان می‌نهاد». ولی زرتشت و بودا و ابراهیم را پیامبران حقیقی و دین آور می‌نامید.^۱

این‌گونه، مانی از یک عیساى قدسى آسمانى فراگیتایی خداگونه سخن می‌گفت که سواى عیساى مسیحیان بود؛ و خودش را پاراکلیت این عیساى مقدس می‌نامید و به مسیحیان تلقین می‌کرد که آن عیسا که شما می‌پرستید شیطان بوده و شما به جای آن که خدا را بپرستید شیطان را می‌پرستید؛ و عیساى حقیقی این است که من معرفی می‌کنم و مزده ظهور مرا (مزده آمدن پاراکلیت را) داده است.

مانی کتابها و جزوه‌های پرشماری نوشته بوده که برخی از آنها تا سده‌های چهارم و پنجم هجری در ایران و عراق موجود بوده، و گزیده‌هایی از آنها را فرقه‌شناسان بزرگ اسلامی برای ما به زبان عربی بازنویسی کرده‌اند. پاره‌هایی از نوشته‌های او و مریدانش نیز در سده اخیر در اینجا و آنجا کشف شده است که از جمله آنها کتاب پرآوازه کفلاویه است که نوشته خود مانی و بازنویسی و ویرایش شده توسط برخی از مریدانش است. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در ویرانه یکی از صومعه‌های مانوی در جنوب استان قیوم مصر که در کاوشهای باستان‌شناسی از زیر تپه

۱. بنگر: الفهرست، ۵۱۸. شهرستانی، ۲۷۳.

شنی بیرون کشیده شد یک نسخه از ترجمهٔ قبطی کتاب کِفَلَايَه کشف شد که به سبب آن که بر کاغذ بردی (پاپیروس) نوشته شده بوده بخش بزرگی از آن سالم مانده است. این کتاب سپس به همت پژوهشگران غربی به زبانهای اروپایی ترجمه شد، و من در اینجا از یک ترجمه که به زبان انگلیسی است استفاده کرده‌ام.^۱ کِفَلَايَه در کنار «الفهرست» ابن ندیم و «مِلَل و نِحَل» شهرستانی - که از تألیفات دست اول مانوی استفاده کرده‌اند - منبع اصلی برای شناخت مانی و آئین او است. در کِفَلَايَه نام چندین تألیف دیگر مانی آورده شده است (همان کتابهایی که ابن ندیم و شهرستانی و یعقوبی نامهاشان را آورده‌اند). شاید بتوان کِفَلَايَه را کاملترین کتاب تعالیم مانی به‌شمار آورد.

مانی در کِفَلَايَه تصریح کرده که او تنها پیامبری است که تعالیمش را شخص خودش در رساله‌های متعدد به صورت نوشته درآورده و در اختیار مردم جهان قرار داده است؛ و یادآور شده که هیچ‌کدام از انبیای پیشینه کتاب دین را به دست خودش ننوشت؛ چنان‌که پیروان مسیح پس از او زندگی‌نامه و تعالیم او را نوشتند؛ و «زرتشت، پیامبر نور و روشن‌گر بزرگ که در ایران مبعوث گردید و به نزد ویشتاسپ رفت، کتابش را خودش ننوخته است بل که شاگردان و پیروانش پس از او تعالیم او را حفظ کرده بودند و آنها را در کتابی تألیف کردند که اکنون در دست است».^۲

او در کِفَلَايَه تصریح کرده که در زمان سلطنت اردوان پنجم متولد شده و از کودکی برای تحویل گرفتن رسالت آسمانی پرورده می‌شده است، و نخستین باری که فرشتهٔ وحی به نزدش آمد در زمان کودکی وی بود و آن زمانی بود که آردشیر بابکان تاج‌گذاری کرده بود. او به تأکید ادعا می‌کند که:

در آن زمان فرشتهٔ وحی همهٔ اسرار گذشته و آیندهٔ جهان، آنچه از زمان آدم تا امروز اتفاق افتاده و سپس اتفاق خواهد افتاد، را به من آموخت. اسراری به من آموخت که از همهٔ مردم جهان پوشیده است. همهٔ رازهای جهان بر من مکشوف شد. علم هر چه مردم جهان می‌شنوند و می‌بینند و می‌اندیشند به من داده شده است.

و افزوده که من همان مسیح موعودِ آخر زمان‌ام که خبر داده شده که به همهٔ اسرار آشکار و نهان آگاه است. من مبعوث شدم تا درد و رنج را از بشریت دور کنم و همگان را به سعادت ابدی برسانم.

1. Mani. *The Kephalaia of the Teacher*. Tr. Iain Gardner (E. J. Brill, 1995).

۲. مانی، کِفَلَايَه، ۱.

سپس تصریح کرده که در سالهای آخر سلطنت اردشیر مبعوث شدم و به هند رفتم تا راز سعادت ابدی را تعلیم بدهم. در همان سال که اردشیر درگذشت و شاپور به سلطنت نشست من کشور هند را رها کرده به پارس آمدم و از پارس به بابل و میشان و خوزستان آمدم. آن گاه به حضور شاپور رسیدم. شاپور مرا با احترام شایسته پذیرفت و به من اجازه داد که تعالیم دین را در جهان انتشار دهم. پس از آن از شرق ایران زمین تا غرب میان رودان و مرزهای کشور روم سفر کردم و به تعلیم و تبلیغ پرداختم.

و دربارهٔ دومین سفرش به سرزمینهای شرقی که در زمان سلطنت شاپور اول اتفاق افتاد، نوشته که یکبار دیگر از راه دریا به هند سفر کردم و همهٔ شهرهای هند را گشتم تا راز سعادت ابدی را به مردم تعلیم دهم. ولی مردم با من مخالفت کردند. سپس به ایران برگشتم و شهرهای ایران را گشتم، دربارهٔ نزاع ابدی نور و ظلمت سخن گفتم، دربارهٔ گناه و ثواب سخن گفتم، ولی در میان ایرانیان نیز گوش شنوا نیافتم؛ زیرا مردم نمیخواستند که از ظلمت ماده رها شده روحانی شوند. سپس مرا از تبلیغ و راهنمایی بازداشتند (یعنی در درون ایران جلو فعالیتم را گرفتند) و به تعالیم نجات بخش من توجه ننمودند. شاه و شهریاران ایران نمیخواستند حقایقی که من تعلیم می‌دادم را بپذیرند، زیرا اسیر دست شیاطین بودند. فریادهای نجات بخش من در گوش آنها اثر نکرد. لذا به بابل آمدم و در شهرهای مختلف بابل و آشور به تبلیغ حقایق پرداختم و برای مردم بیان کردم که چه نیک و چه بد است، تا مردم را از تاریکیهای رهایی داده به روشنیهای برسانم. گرچه در همهٔ کشورها با من مخالفت می‌شد، من مانی که یک تن بیش نبودم تحم حقیقت را در میان همگان کاشتم، دیدگان همگان را بر روی حقایق گشودم؛ زورمندان با همهٔ توانشان نتوانستند که جلو گسترش تعالیم حیات بخش من را بگیرند و مانع گسترش نور شوند؛ زیرا حقایقی که من بیان می‌کردم نیرومندتر از زور آنها بود.

او تأکید کرده که جهان در بیماری است و درد می‌گشود؛ من آمده‌ام تا بیماری جهان را درمان کنم و دردها و رنجها را از جهان بزدایم. جهان نیازمند پزشک کاردان است، و من آن پزشک استم. مردم جهان همچون بیمارانی اند که باید به رهنمودهای پزشک خویش گردن نهند و آنها را اجرا کنند تا شفا یابند. بیماری که به رهنمودهای پزشک توجه ننماید و پزشک را دشمن خویش بیندارد نادانسته مانع درمان خویش می‌شود و نه تنها مجبور است که درد بکشند بل که مجبور است که دردهای دیگری علاوه بر درد کنونیش نیز تحمل کنند.

مانی سپس تلقین می‌کند که یاران من که در نقاط دوردست جهان مأمور تبلیغ رسالتهای من اند نباید که از هیچ خطری بهراسند؛ بل که باید یقین داشته باشند که پیروزی نهایی از آن

ایشان است؛ زیرا ایشان اند که ظلمتها را می‌زدایند و حکمت می‌پراکنند و وسائل رستگاری ابدی مردم را فراهم می‌کنند. یاران من هر رنجی که در راه تبلیغ رسالت نجات بخش تحمل کنند روح خویش را بیش از پیش می‌پالایند و سزاوار پادشاهای هرچه بهتر و برتر در جهان دیگر خواهند بود. یارانی من پزشکانی استند که در کار درمان دردهای مردم جهان‌اند. پزشک گرچه ممکن است که درمان و معالجه بیماری و زخم را با داروهای تلخ یا عمل جراحی انجام دهد که همراه با درد باشد ولی بیمار می‌داند که داروی تلخی که پزشک برایش تجویز می‌کند و دردی که پزشک با جراحی و شکافتن زخم بر او تحمیل می‌کند به خاطر بهبودی یافتن او است. بیمار دانا در چنین حالتی درد کارد پزشک را تحمل می‌کند، داروهای تلخی که پزشک برایش تجویز کرده است را تناول می‌کند، و به پزشک پاداش نیز می‌دهد و تا پایان عمرش سپاس‌گزار او خواهد ماند. یاران من باید به این امور توجه داشته باشند و همه تلاش خویش را برای هدایت مردم جهان به کار گیرند.^۱

مانی در کِفَلَايَه نشان داده است که تلقین‌گر بسیار زبردستی است. او تلقینهایش را به صورت پرسش «یکی از اصحاب» و پاسخ مانی مطرح کرده است. شکوکی که معمولاً برای انسانها درباره تعالیم او پیش می‌آید را به عنوان پرسشهای یک صحابی مؤمن حقیقی ولی اندکی دچار تردید مطرح می‌کند و آن‌گاه به آنها با چرب‌زبانی بسیار مؤثری به یکی یکی آنها پاسخ می‌دهد؛ و پاسخهایش چنان است که پرسنده را به یقین می‌رساند که حتی شکوکش نیز نشانه ایمان قوی او است و او باید اطمینان داشته باشد که آنچه مانی می‌گوید از جانب عالم بالا است و عین حق است و هر انسانی که خواهان نجات ابدی باشد باید همه آنچه که مانی می‌گوید را با جان و دل بپذیرد.

سپس از زبان «یکی از اصحاب» خطاب به مانی می‌نویسد که من به یقین کامل رسیده‌ام که راهی که برگزیده‌ام حق است؛ لذا تصمیم گرفته‌ام که با همه توانم به نبرد شیاطین بروم و آنها را شکست دهم و جهان را از عناصر ظلمت و امور شیطانی برهانم. من به یقین رسیده‌ام که روزه گرفتن همیشگی و ذکر و نماز دائمی بهترین عملی است که روح انسان را پالایش می‌دهد. من دمی بی‌ذکر و ورد و دعا و نیایش به سر نخواهم برد و یک لحظه از عمرم را به غفلت نخواهم گذرانم، زیرا به یقین رسیده‌ام که برای عبادت و ذکر و نیایش و روزه‌داری آفریده شده‌ام.

چنان‌که از نوشته‌های ابن ندیم و شهرستانی نیز خواندیم، مانی در کِفَلَايَه تلقین می‌کند که در هر زمانی که بشریت به وضعیتی می‌رسیده که دخالت پروردگار برای نجات بشریت از

گناهانی که دامن گیرشان است را می‌طلبیده پروردگار یک پیامبری را برمی‌گزیده و مأمور تبلیغ حقایق می‌کرده است؛ و اکنون که آخرزمان است مانی که مسیح موعود و پاراکلیت است را مبعوث کرده است. اکنون بشریت بیش از هر زمان دیگری گرفتار فساد و ماده و ظلمت است و نیازمند راهنمایی است. این وظیفه را پروردگار برعهده مانی نهاده است.

مانی گرچه از سنین ۴-۵ سالگی در مدرسه پرورش کشیش مندائیان در تیسپون پرورش یافته بود و سپس از سن ۱۲ تا ۲۴ سالگی در مدرسه وابسته به صومعه ایلخایی‌ها (مغتسله) در دشت‌میشان تعلیم دیده بود که پدرش ریاست آن را داشت و سپس خودش به ریاست آن رسید، ولی ادعا می‌کرد که نزد هیچ معلمی شاگردی نکرده و آموزش ندیده است (یعنی اُمّی است)، و آن‌چه که می‌گوید و می‌نویسد وحی آسمانی است که فرشته وحی از آسمان و از نزد «روشن‌یزد» (خدای نور) برای او آورده است و می‌آورد. به بیان دیگر، مانی تصریح می‌کرد که آن‌چه می‌گوید و به‌نوشته درمی‌آورد نه سخن او بل که کلام خدا است، و چیزهایی است که او تا پیش از نازل شدنشان نه شنیده بوده و نه می‌دانسته است؛ زیرا به‌هیچ مدرسه‌ئی نرفته بوده و هیچ کتابی نزد کسی نخوانده بوده است تا اینها را یاد گرفته باشد. و همین خود بهترین دلیل است بر آن‌که این چیزها که می‌گوید و می‌نویسد نه از پیش خودش است، بل که آنها را خدا از آسمان بر دست فرشته وحی برایش فرستاده است تا به بندگان خدا برساند و راه سعادت ابدی را به‌همگان نشان دهد.

مانی را ما در خلال نوشته‌های خودش و با بازخوانی زندگی‌نامه‌اش که مریدانش نوشته بوده‌اند چندان پاک‌باز و باصداقت می‌یابیم که نمی‌توانیم به‌خودمان اجازه دهیم که بگوئیم او در ادعاهای بالا دروغ می‌گفته است. اما می‌توانیم بگوئیم که او از همان سنین کودکی چندان غرق در رؤیاهای توهم‌انگیز پندارساخته خویش بوده است که به‌راستی هم در رؤیاهای نیمه‌خواب و نیمه‌بیداری به سفرهای آسمانی (به‌معراج) برده شده، به‌راستی هم موجودی که فرشته وحی می‌پنداشته وقتی از آسمان به‌زیر می‌آمده را به‌چشم می‌دیده و وقتی فرشته پیام آسمان را برای او باز می‌گفته او به‌گوش می‌شنیده است. این‌که گفته نزد کسی چیزی نه‌آموخته و کتاب نخوانده بوده است هم دروغ نگفته و گزافه نبافته است؛ بل که باید باور کرد که او وقتی در آستانه بعثت خویش قرار گرفته به‌چنان حالت روحی‌ئی دچار شده بوده که فراموش کرده بوده که به‌مدرسه رفته بوده و فراموش کرده بوده که بسیار چیزها را نزد این و آن آموخته است. اکنون روان‌شناسی می‌تواند که این حالت روانی برخی افرادِ نادر به‌این‌گونه نامتعادل‌شده (انُرمال) را بررسی و اثبات کند. مانی نه در پی کسب جاه و مقام و نام بود نه در

دنبال کسب ثروت و مال بود. برعکس، او آمده بود تا جاه و نام و مال و ثروت و لذت و خوشی را نفی و مردم را از آنها بیزار کند؛ و خودش نیز از آنها بیزار بود؛ پس چرا ما بینداریم که او در سخنان و نوشته‌ها و ادعاهایش دروغ و گزافه می‌بافته است؟!

تعالیم مانی

چنان‌که تا اینجا دیدیم، مانی تعالیم دین نوین خویش را از دینهای متعددی گرفته و آنها با هم درآمیخته بود و ارائه می‌کرد. خدایش روشن‌یَزَد (ایزِد نور) بود که با نام زروان و وَهشت‌شهریار (سلطان بهشت) نیز از او یاد کرده است. روشن‌یَزَد دارای ده دست‌یار بود به‌نامهای حِلْم و عِلْم و عَقْل و تدبیر و غیب و حب و ایمان و وفاء و مروت و حکمت.^۱ «حکمت» در نوشته‌های مانی به معنای «دین مانی» است. مانی حکمت برای مردم جهان آورده بود و حکمت به مردم جهان می‌آموخت. مفاهیم نبوت و وحی و فرشته‌وحی را مانی از ادیان سامی میان‌رودان گرفته بود؛ و همان‌گونه که در ادیان سامی خدا در آسمان نشسته بود و پیامش را به وسیله فرشته‌وحی برای پیامبرش می‌فرستاد مانی پیام خدا را به‌توسط یک فرشته دریافت می‌کرد. اسطوره‌آفرینش او مخلوطی از اساطیر ایرانی و سامی بود و بخشی را نیز از تورات مسیحیان گرفته بود. آدم و حوای داستانهای مسیحیان در نوشته‌های مانی جای ویژه‌ئی دارند. نظریه تضاد خیر و شر را از آئین مزدایسنه و آئین زروانی گرفته بود. عقیده به تقابل ازلی شیطان و خدا را از زروانیان و دیصانیها، و نبرد ازلی نور و ظلمت را از غنوصیان و دیصانیها گرفته بود که آنها نیز به‌نوبه خودشان از ایرانیان و زروانیها گرفته و به‌سلیقه خودشان پرورده بودند. زهد و شادی‌ستیزی و رنج‌پسندی و اجتناب از هرگونه لذت را از مغتسله و صابیان و مسیحیان و بودائیان گرفته بود. عقیده به تناسخ (زندگیهای پی‌درپی به‌خاطر پالایش یافتن روح و طی کردن مراتب تکامل) را از بودائیان و هندوان گرفته بود. زندگی اخروی و بهشت و دوزخ را از مزدایسنان گرفته و به‌گونه خاصی پرورده بود. و از ترکیب همه اینها تعالیم نوینی را ایجاد کرد که قرار بود (خودش این‌را در نوشته‌هایش تصریح کرده بود) جای همه ادیان موجود در جهان را بگیرد.

چنان‌که گفتیم، مانی ابتدا تعالیمش را به زبان پهلوی نگاشته بود و رساله شاپورگان را که به‌شاهنشاه تقدیم داشت به زبان پهلوی بود. ولی چون که شاگردان او عمدتاً خوزی و آرامی و سریانی بودند بعدتر همه کتابها و رساله‌هایش را به زبان سریانی نوشت، و نوشته‌هایش را

برای آن که به اذهان عوام نزدیک کند با نگاره‌های (تصاویر) توضیح‌دهنده آراست. ابن ندیم نوشته که مانی هفت کتاب به زبان سریانی نوشت. ترجمهٔ عربی نام این کتابها را ابن ندیم چنین آورده است: ۱- *سِفَرُ الْأَسْرَارِ*، ۲- *سِفَرُ الْجَبَابِرَةِ*، ۳- *سِفَرُ الْأَحْيَاءِ*، ۵- *فَرَائِضُ الْمُحِبِّينَ*، ۶- *فَرَائِضُ الْمَسْتَمْعِينَ*، ۷- *پراگماتیا*.^۱ نامهای این کتابها به زبان امروزی ما چنین می‌شود: کتاب رازها (امور غیبی)، کتاب قهرمانان، کتاب زندگان، تکالیف هواداران، تکالیف نیوشگان، احکام عبادی.

خود مانی نام کتابهایش را در *کِفَلَايَه* آورده و از کتابی به نام انجیلیون بزرگ نیز یاد کرده است. انجیلیون - که در قرآن به شکل انجیل آمده است - لفظی سریانی به معنای «ملکوت» است. *ملکوت* نیز عبری است و به معنای «از آن ملائکه» است. انجیلیون دارای ۲۲ سوره بوده به شمارهٔ حروف الفبای سریانی؛ و هر سوره با یکی از این حروف شروع می‌شده، و نام هر سوره از این حرف اولش آمده بوده است؛ مثلاً، *سورهٔ الفاء*، *سورهٔ بتا*، *سورهٔ جیما*، *سورهٔ دال*، تا آخر. «سورا» نیز واژهٔ سریانی بود که معنایش «حصار» و «دیواربند» است.

کتاب *سِفَرُ الْأَسْفَارِ* (یعنی کتاب کتابها) در اثبات نبوت آخرزمانی مانی و منسوخ شدن دینهای موجود و ناحق و شیطانی بودن برخی دیگر از دینها و پیامبران بود. یعقوبی نوشته که مانی در کتاب *«سِفَرُ الْأَسْرَارِ»* معجزات انبیای پیشینه را رد کرده بود.^۲ و ابن ندیم نوشته که مانی در کتاب *سِفَرُ الْأَسْرَارِ* کلیهٔ ادیان گذشته را مورد بررسی و نقد کوبنده قرار داده بود. او برخی از بابهای این کتاب با عنوانهای «پسر زن بیوه که یهودیان بردار زدند» و «گواهی عیسا برضد خودش در شهر یهودا» و «گواهی آدم برضد عیسا» مسیح و دین مسیحیان را کوبیده بود. در بابهای دیگر با عنوانهای «فرومایگان در دین» و «قول دیصانیها دربارهٔ نفس و جسد» و «رَدِّیَه بر عقیدهٔ دیصانیها دربارهٔ حیات» و «باب پیامبران» و «باب قیامت» و ابواب دیگر به نقد ادیان دیگر پرداخته بود.^۳

کتاب *پراگماتیا* تعلیم راه و روش عبادت و روزه‌گیری و مهار نفس اماره از گرایش به شهوتها و آموزش راههای گوناگون نُدبه و زاری و خودآزاری به منظور خلاصی دادن نفس از عناصر ظلمانی بود.

در کتاب «تکالیف نیوشگان» مانی گناه و ثواب را برای عوام بیان کرده بود. یاد داده

۱. الفهرست، ۵۱۹.

۲. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۰-۱۶۲.

۳. الفهرست، ۵۱۹-۵۲۰.

بود که عوام چه‌گونه زندگی کنند، از چه چیزهائی دوری گزینند، و از چه راههائی رزق حلال کسب کنند و چه‌گونه عمل کنند تا مرتکب حرام نشوند.

همهٔ این کتابها را مانی به زبان سریانی نوشت که زبان مقدس دینهای سامی بود و گفته می‌شد که خدا با همین زبان با پیامبرانش سخن می‌گوید. یعنی مانی چون که پیامبر خدا بود خدا با زبان سریانی با او سخن می‌گفت. محمدعلی باب و بهاء الله نیز که ۱۶ سده پس از مانی ظهور کردند کتابهاشان را به زبان عربی نوشتند که زبان مقدس وحی در دین اسلام بود و خدای اسلام با همین زبان سخن گفته بود و می‌گفت. این دو نیز معتقد بودند که خدا در هر زمانی که یک پیامبری پس از پیامبر اسلام مبعوث کند با زبان عربی با پیامبرش سخن می‌گوید؛ لذا آن چه بر آنها وحی شده بود به زبان عربی بود. به بیان دیگر، خدای مانی زبانش سریانی بود و خدای باب و بهاء الله زبانش عربی بود. خدای اسرائیلیان نیز می‌دانیم که زبانش عبری بود.

آن بخش از نوشته‌های پراکندهٔ مانی که در ترکستان چین و مصر و شمال آفریقا به زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و قبطی (مصری) و لاتین (اروپایی) تا کنون کشف شده است ترجمهٔ نوشته‌های مانی از سریانی به زبانهای محلی است که توسط رسولانش صورت گرفته بوده است.

در الاهیات مانی که او از دین کهن زروانی گرفته بود، دو خدا در جهان وجود دارند که هردو آفریدگارند و از ازل با هم وجود داشته‌اند؛ یکی نور و خیر است و دومی ظلمت و شر. زروان خدای خیر و نور است و شیطان خدای شر و ظلمت. خدای خیر نزد مانی شباهتی به سپنته‌منیو، و خدای شر شباهتی به انگرمنیو دارد؛ ولی تفاوتشان با سپنته‌منیو و انگرمنیو در آن است که سپنته‌منیو و انگرمنیو در آئین مزدایسنه دو خصیصهٔ انسانی و در درون انسان‌اند که به‌همراه انسان آفریده شده‌اند؛ ولی در عقیدهٔ مانی دو آفریدگارند که اولی آفرینندهٔ خوبیها و روحانیات است و دومی آفرینندهٔ بدیها و مادیات؛ و هردو شنوا و بینا و آگاه‌اند. این دو خدا نزد زروانیها یکی هرْمزد است و دیگری اهریمن؛ و هردو از درون زروان پدید آمده‌اند که فضای بی‌کرانه و خدای حقیقی است؛ و هرکدام از این دو نیز آفریدگار است؛ اولی آفریدگار نور و خیر و دومی آفریدگار شر و تاریکی.

نزد مانی زروان و اهریمن رو در روی یکدیگر قرار دارند؛ و روشن‌یزد نیز جای زروان زروانیها را گرفته است و فراتر از زروان و اهریمن است ولی آفریدگار نیست و آفریده هم نیست بل که جهان نور ازل و ابدی است و نور علی نور است. ولی این نور علی نور در مواردی در نوشتهٔ مانی با خدای نور یکی می‌شود و در هم می‌آمیزد و تمییزشان برای ما ناممکن می‌شود.

درباره صفات اهریمن نیز در نوشته‌های مانی آشفتگی بسیار دیده می‌شود؛ و گاه می‌بینیم که خودش آفریدگار است و گاه می‌بینیم که آفریده خدای ظلمت است. اورمزد نیز در مواردی در نوشته‌های مانی دیده می‌شود که به‌گونه آشفتگی با زروان در هم آمیخته است. از این رو در الاهیات مانی آشفتگی بسیار دیده می‌شود که ناشی از چندگانگی کتابهای او است که در زمانها و مکانهای گوناگون نوشته بوده است.

در تعالیم مانی، همچون نزد زروانیها، هرچه خیر و نفع و پسندیده است آفریده خدای نور است و هرچه بد و زیان و ناپسند است آفریده خدای ظلمت است. جهان این دو خدا از ازل (یعنی همیشه و از زمان بی‌آغاز) از هم جدا بوده است. نور دارای جهان ویژه خویش بود و در بالا قرار داشت (همان جایی که بعدها آسمان شد)؛ و ظلمت دارای جهان ویژه خویش بود و در پائین قرار داشت (همان جایی که بعدها زمین شد). پیش از آن که زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان پدید آیند این دو جهان از هم جدا بودند. ظلمت تصمیم گرفت که جهان نور را تسخیر کند و خیر و نیکی را از جهان براندازد. خدای نور و خیر برای آن که با خدای ظلمت مقابله کند عناصر نورانی را آفرید تا به‌عنوان لشکریان او با لشکریان ظلمت بستیزند و نگذارند که آنها به جهان نور نزدیک شوند؛ و عناصر نورانی که لشکریان ظلمت می‌ربایند را بازگیرند و نگاه دارند. خدای ظلمت و شر نیز لشکریان خویش را آفرید. در اثر تلاشهای خدای ظلمت برای تسخیر جهان نور، ظلمت توانست که با نور همکنار شود و با او درآمیزد. از این زمان ستیز ابدی نور و ظلمت آغاز شد. خدای نور برای آن که عناصر نورانی را از بند عناصر ظلمانی برهاند آسمانها و زمینها را آفرید و پارگینی (خندقی) پهناور و ژرف با دیواره‌ئی بلند پیرامون جهان کشید تا عناصر ظلمت را که از درون عناصر نور برمی‌کشید در آن اندازد و نور را بپالاید. از آن اندازه عناصر نور که از ظلمت پالود خورشید و ماه و اختران را ساخت تا هرکدام به‌نوبه خود عناصر نورانی را از عناصر ظلمانی بپالایند. علاوه بر ذوات نورانی، آب و نسیم نیز از لشکریان خدای نور بود. زیرا خدای ظلمت برای خویش دود و سوزندگی و مه و سرما و گرما را آفریده بود. سرما را خورشید بی‌اثر می‌کرد، سوزندگی را آب بی‌اثر می‌کرد، گرما را نسیم بی‌اثر می‌کرد، تاریکی را خورشید و ماه و اختران بی‌اثر می‌کردند. چنین بود که نبرد اینها به‌پدید آمدن روز و شب و فصول طبیعت انجامید و خلقت در جهان به‌توسط این دو خدای ستیزنده آغاز شد که یکی همه نیکیها را آفرید و یکی همه بدیها را.

در آغاز این نبردها اهریمن از درون ظلمت پدیدار شد تا به‌یاری ظلمت بشتابد. ذات اهریمن که مخلوطی از عناصر ظلمت است ازلی نیست ولی گوهرش که تاریکی است ازلی

است و همراه با تاریکی وجود داشته است. اهریمن صفت ابلیس گرفت و فرمان ده سپاه ظلمت بود. اهریمن دست به کار ساختن ماده شد تا نور را در ماده محبوس کند؛ و روشن یزد کوشید که مانع او برای آفرینش ماده شود. خدای نور (روشن یزد/ زروان) یک ذات نیرومند نورانی و روح خالص به نام اورمزد آفرید و به نبرد اهریمن فرستاد و پنج ایزد که نسیم و بوی خوش و نور و آب و آتش بودند را به فرمان او نهاد. چون اورمزد با این لشکرها از آسمان فرود آمد تا به پیکار اهریمن برود اهریمن با لشکریانش که دود و سوزندگی و سیاهی و یخ باد و مه بودند به پیکار او برخاست. اهریمن بر اورمزد پیروز شد و او را در میان عناصر ظلمت گرفت و عناصر پنج گانه نورانی را با عناصر پنج گانه ظلمانی آمیخته کرد.

تلاشهای اورمزد برای رهایی از حصارِ عناصرِ ظلمت به جایی نرسید، و از ترکیب عناصر مادی و نورانی موجودی پدید آمد که «آدم» نامیده شد. آدم موجودی بود که از نور و ظلمت پدید آمده بود و هم عناصر خیر در او بود و هم عناصر شر. اورمزد برای یاری به آدم و رها کردن او از دست شیطان و عناصر ظلمت عیسی آسمانی را فرستاد که ذات نورانی و روح خالص بود. اهریمن نیز «حواء» را از عناصر مادی که در درون آدم بود پدیدار کرد تا آدم را به عناصر ظلمانی علاقه مند سازد. عیسی نورانی که یکی از خدایان ازل است به آدم گفت که از حواء بپرهیز زیرا قصد دارد که عناصر نورانی که در تو هست را نابود کند و تو را به جهنم بفرستد. جهنم را نیز به او نشان داد که شکنجه گاه ابدی در زمین بود.

حواء - آن گونه که ابلیس به او تلقین کرده بود - خوردنیهای لذیذ به آدم نشان داد و آدم هوس خوردن کرد، و چون خورد شهوت بر او غالب شده اختیار از دست داد و با حواء آمیزش کرد. از این آمیز دختری پدید آمد که نامش «آز» بود (یعنی هوای نفس). پس از آن فرزندان دیگری نیز از آمیزشهای بعدی آدم و حوا پدید آمدند. «آز» کارآترین ابزار اهریمن برای فریب دادن فرزندان آدم و کشاندنشان به مرحله خوردن غذاهای لذیذ شهوت زنا و آمیزش با زنان شد؛ به وسیله خوردن و آمیزش جنسی بود که عناصر نورانی در آدمها تضعیف می شد و آنها را از عناصر ظلمت می انباشت تا جایی که تبدیل به لشکریان اهریمن می شدند و به ستیز با لشکریان اورمزد می رفتند. در دنباله این نبرد بود که موجودات روی زمین پدید آمدند که بخش عمده وجودشان از عناصر ظلمانی - یعنی تن - و ساخته اهریمن تشکیل شده بود، و عناصر نورانی نیز روح آنها را تشکیل می داد.^۱

این گونه، روح انسان که عنصر نورانی بود در کالبد مادی تن که متعلق به جهان شیطان

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۵۹ - ۱۶۰. شهرستانی، ۲۶۹ - ۲۷۳. الفهرست، ۵۱۱ - ۵۱۵.

بود زندانی شده بود. از آن هنگام انسان در این جهان مبتنی بر ستیز خیر و شر مجموعه هر دو ضد شد؛ یعنی از سوئی دارای روحی بود نورانی و آسمانی و متعلق به جهان نور و ملکوت، و از سوی دیگر دارای جسمی بود ظلمانی مادی و متعلق به جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و گرایشهای شیطانی. وظیفه انسان آن بود که با سرکوب آز و هوا و هوس، با خودداری از خوردن گوشت و نوشیدن باده و از آمیزش با زن، خویشتن را بیالاید و عناصر ظلمانی را از خود براند و دور کند.^۱

ماده در تعالیم مانی اساس و مایه شر و بدی است؛ و تا زمانی که گرایش انسان به مادیات از میان نرفته باشد شر و بدی برجا خواهد بود. تعریفی که مانی از بدی به دست می داد شامل زن و گوشت و میوه و خوراکیهای لذیذ و باده و همه چیزهایی می شد که بشر به طور فطری به آنها گرایش و نیاز داشت. این گرایش و نیاز فطری را مانی «هوای نفس» نامید. هر چه برای آدمها خوشی و لذت می آورد از ماده بود، و مانی می گفت که گرایش به اینها از تحریکات شیطان است و انسان باید از آنها دوری جوید. قدرت سیاسی نیز از تجلیات ماده و ناشی از تحریکات شیطان بود. لذا سلطنت در عقیده مانی یک پدیده شیطانی بود که انسان پرهیزکار باید از آن دوری جوید و امور جهان را به خود رها کند تا لشکر نور بتواند ظلمت را شکست دهد و ماده را نابود کند برای آن که نور در جهان فراگیر شود.

تعالیمی که مانی آورد از همه سو مخالف سنتهای فرهنگی و دینی هزاران ساله ایرانیان بود که اساسش بر ضرورت آبادسازی و زیباسازی جهان و شادزیستی نهاده شده بود، به سلطنت به عنوان برقرارکننده نظم و امنیت و آرامش جامعه تقدس می داد و آنرا «خشتر» می نامید، و زهد و رنج کشی را می نکوهید. به همین سبب بود که مغان و دربار ایران خیلی زود به خطرناک بودن دین مانی پی بردند و فعالیتش در ایران را ممنوع کردند و او مجبور شد که از ایران برود. تعالیم او در بیرون از ایران پرورده شد و شکل نهایی خویش را گرفت. شاید به پائین کشاندن اهورمزدا (اورمزد) از مقام الوهیت قدسی و هم پایه قرار دادن او با اهریمن توسط مانی به خاطر ضدیتی بود که در او نسبت به مغان و آئین مزدایسنه ایجاد شده بود. چنان که دیدیم، اورمزد - در آموزه های مانی - آفریده زروان است و وظیفه اش نبرد با اهریمن است؛ ولی به رغم آن که حمایت کامل زروان را با خود دارد در برابر اهریمن شکست می خورد و به بند و حصار ماده و ظلمات می افتد. در اینجا نوعی ضدیت شدید با دین مزدایسنه را در مانی می بینیم. او از این که ایرانیان به تعالیم دین مزدایسنه پابندی شدید نشان می دادند، مال

و ثروت و شادی و خوشی را دوست می‌داشتند، و جهان را با کار و تلاشِ همیشگیِ خویش آباد می‌داشتند (یعنی به‌ماده و ظلمت کمک می‌کردند که توان‌مند بماند) سخت در خشم بود. پیش از این از نوشته‌ی او خواندیم که چه اندازه به‌شاه و حکومت‌گرانِ ایرانی تاخته و آنها را گمراهانِ حق‌ستیز نامیده بود که با توانِ بسیاری که دارند مانع از گسترش حق و حقیقت به‌توسط مانی و پیروانش می‌شوند و می‌خواهند که مردمِ همچنان در گمراهی بمانند و یاور ظلمت باشند.

اساس تعالیم مانی بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به‌جهان با یک دید بدبینانه می‌نگریست بنا شده بود. انزواگرایی و بی‌توجهی به‌امور جهان اساس تعالیم او بود. تعالیم او انسان را به‌موجودی بی‌خاصیت تبدیل می‌کرد که در دنیای اوهام زاهدانه از زندگی واقعی دست بشوید و در خوابی بیدارنشده بزید؛ و با دست شستن از دنیا و لذتهایش و با ازدواج نکردن، سعادت جاودانی در دنیای دیگر را برای خودش تضمین کند. ضدیت مانی با دین مَزَدَایَسَنَه چندان بود که هرچه زرتشت تشویق کرده بود او تقبیح می‌نمود. آباد کردن جهان از راه کشاورزی و دام‌داری در تعالیم زرتشت از برترین حسنات است، و در تعالیم مانی بدترین کارها است زیرا به‌تقویت خدای ظلمت می‌انجامد. شادزیستی در تعالیم زرتشت تشویق شده است ولی در تعالیم مانی شادی حرام و گناه است، و رنج دل و اندوهِ دایمی از مستحبات است. خودآزاری در تعالیم زرتشت از گناهان است ولی در تعالیم مانی از فضایلِ بزرگ است؛ زیرا خودآزاری سبب کشته شدن عناصرِ ظلمانی و شیطانی در انسان و تقویت عناصر نورانی و آماده شدن انسان برای انتقال به‌بهشتِ برین می‌شود. گرسنگیِ اختیاری (یعنی روزه گرفتن) در دین مَزَدَایَسَنَه از گناهان بزرگ بوده که چنانچه کسی مرتکب می‌شده می‌بایست که برای بخشوده شدنش کفاره بدهد؛ ولی روزه‌داری و گرسنگی کشیدن نزد مانی از واجبات دین و عاملِ پالایش روح شمرده شده است. در دین مَزَدَایَسَنَه چیزی به‌نام نُدبه و دعای التماس‌آمیز و تضرع وجود نداشته زیرا اندوهِ اختیاری از مُحَرَّمات بوده است؛ ولی نزد مانی نُدبه و زاری برای آمرزش خواهی از خدا جایگاه والای خاصی دارد. در تعالیم زرتشت ستایش زن بخشی از آئینهای نماز بود و در عبارتهائی همچون «مادران را می‌ستائیم که... دوشیزگان را می‌ستائیم که...، زنان را می‌ستائیم که...» بیان می‌شد، و یکی از برکت‌آفرین‌ترین ایزدانش زن بود (اناهیتَه) که شادی و خوشی را نیز او برای انسان می‌آورد، و ساز و خُنیا و بزم‌افروزی را نیز او به‌انسان آموخته بود؛ ولی زن نزد مانی موجود پلیدی بود که می‌بایست انسان از آن دوری جوید تا به‌رستگاری برسد؛ و هرکه به‌زن که مادهٔ اصلیِ شر و بدی است علاقه نشان دهد رستگاریش محال است.

آنچه از عقیدهٔ مانی برمی‌آمد آن‌که انسان مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که این دو به هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت و در جهنم که همین جهان مادی است به زندگی ادامه می‌داد. بشر زمانی به سعادت ابدی و بهشت جاویدان می‌رسید که از ماده و عناصر ظلمت رهایی یافته از زندان تن رهیده و به عالم نور برگشته باشد. عالم نور نیز جهان بیرون از این جهان مادی و بیرون از این زمین است و جهان ملکوت آسمانی است. انسان فقط زمانی می‌تواند به سعادت برسد که از زندان مادی تن رهیده باشد، یعنی دیگر به شکل مادی فعلی وجود نداشته نباشد. به عبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز می‌شود، زیرا روح که عنصر نورانی است با مرگ انسان از قفس تن مادی که ظلمانی است رهایی می‌یابد. اما رها شدن روح از اسارت تن نیز شروطی دارد که نخستین آن گرویدن به دین مانی و اجرای تعالیم او است. کسی که پیرو مانی نباشد وقتی بمیرد باز روحش را اهریمن و ماده و لشکریان ظلمت تسخیر می‌کنند، و در تن دیگری به همین زمین که دوزخ و شکنجه‌گاه همیشگی است برمی‌گردد.

آفریدگان اهریمن - به گفتهٔ مانی - در باده و زن و گوشت لانه کردند تا هرگاه کسی باده بنوشد یا با زنی همخوابی کند یا گوشت یکی از جانوران بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به سوی شر و ظلمات بکشانند و به شکنجهٔ جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که اهریمن برای فاسد کردن روح بشر آفرید - به گفتهٔ مانی - آز (حرص و دنیاطلبی) بود. آز می‌توانست که همراه همهٔ اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. آز در همهٔ ذرات ماده وجود داشت و همین که کسی به یکی از مادیات دنیایی علاقه مند می‌شد بی‌درنگ لشکر آز از آن ماده وارد کالبدش می‌شد و او را وسوسه و مفتون می‌کرد و وامی‌داشت که برای حصول آن چیز مادی دست به کارهای ناشایسته بزند و به سپاه شیطان بپیوندد.

تعالیم مانی - بی‌آن‌که خودش دانسته باشد - تبلیغ‌گر فنای بشریت بود، و این منفی‌ترین و زیان‌بارترین جنبهٔ تعالیم او بود. او مؤمنین را به‌گریز از همسرگزینی تشویق می‌کرد، و به این وسیله راه را برای انقراض نسل بشر هموار می‌ساخت؛ زیرا وقتی انسانها زن نمی‌گرفتند زاد و رود انجام نمی‌گرفت و نسل بشر ورمی‌افتاد. این بخش از تعالیمش را مانی - ناآگاهانه و بدون بی‌برآیندش - از تعالیم یک شاخه از پیروان عیسا مسیح گرفته بود. در تعالیم این شاخه از پیروان عیسا مسیح انسان مؤمن کسی است که زن نگیرد. بر اساس همین دستور در این مذهب بود که مؤمنین واقعی آنها ازدواج نمی‌کردند، یعنی دختران مؤمن واقعی شوهر نمی‌کردند و مردان مؤمن واقعی زن نمی‌گرفتند.

مانی تعلیم می داد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهری من دوری جوید، زن نگیرد، گوشت نخورد، باده ننوشد، شادی نکند، دزدی نکند، دروغ نگوید، باده ننوشد، بخل نوزد، دستش را به خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به سحر و جادو متوسل نشود. دیگر وظیفه انسان در تعالیم مانی آن بود که با کارهای پسندیده لشکر شیطان را از خود براند، و روح خود را بیالاید و ذرات ظلمت را از خود دور کند و چنان کند که نور خالص شود و شایسته انتقال به جهان نور و لذات ابدی که جهان زروان و روشن یزد است شود.

زروان و روشن یزد در تعالیم مانی عالم مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، و کسی که مؤمن و پارسا و دنیاگریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می یافت و نور خالص می شد و می توانست که به آن عالم انتقال یابد. چون سپاه اهری من در باده و زن و گوشت و اشیای هوس انگیز وجود داشتند، وظیفه انسان پرهیز از زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی در کالبد مادی تلقی می شدند به کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته می شدند که به اندازه نیازشان از آنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسه دیو آرز بر آنها اثر نگذارد و آزمند نسازد. کسی که در این زندگی نمی توانست از متاع دنیا چشم پوشی کند اما به دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشت، در زندگی بعدیش طاهر به دنیا می آمد و آن گاه هوس متاع دنیایی را در دل نداشت و می توانست که پالوده و روحانی شده شایسته انتقال به عالم زروان و ملکوت آسمان شود.^۱

مانی اساس عقیده به پالایش روح و آمادگی برای انتقال به عالم نور را از تعالیم بودا گرفته بود، و می گفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را بیالاید و نورانی سازد و آن گاه به ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. چه گونگی پیمودن راه کمال نزد مانی با تعالیم زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسی که در زندگیش موفق به تزکیه نفس و پیمودن مراتب کمال نشود، وقتی دوران عمرش به سر رسید روحش دوباره در کالبد دیگری به جهنم زمین برمی گردد تا به راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است که در اثر آن که در زندگیش راه شیطان را در پیش گیرد بارها به دنیا بازگردد و هر بار مراتبی از درجات کمال یا سقوط را طی کند. کسی که در این زندگی از مانی و تعالیمش پیروی کند و بکوشد که به اندازه توانش از ماده و شر و عناصر ظلمت دوری جوید در زندگی آینده اش یک انسان روحانی به دنیا می آید و برای صعود به ملکوت اعلی آمادگی می یابد. انسان مؤمن و پیرو مانی

۱. الفهرست، ۵۱۴ - ۵۱۸. شهرستانی، ۲۶۹ - ۲۷۳. کریستنسن، ۲۷۳ به بعد.

برای آن که به مرحله کمال مطلق برسد ممکن است که بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به این دنیا بیاید و از دنیا برود و هر بار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرامی رسد که همه مؤمنین روی زمین که به مانی ایمان داشته اند این مراتب و مراحل را گذرانده به کمال رسیده اند، و آن زمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدایی جهان زروان از جهان اهریمن است.

با این تعبیر، دوران سعادت انسان - در تعالیم مانی - زمانی آغاز می شود که خود انسان در این دنیا وجود نداشته باشد؛ و هرگاه که همه انسانهای روی زمین از دنیا رفته باشند آن گاه پیروزی نهایی نور بر ظلمت و زروان بر اهریمن تحقق یافته است و آن گاه است که نور و خیر سراسر جهان را فرامی گیرد و ظلمت و شر برای همیشه ناپدید می شود.

مؤمنینی که با پیروی از تعالیم مانی از عناصر مادی پالوده شده و تبدیل به روح خالص شده اند (روحانی شده اند) پس از مرگشان به عالم نور و بهشت برین خواهند رفت، و کسانی که نتوانسته اند خود را از عناصر مادی بیالایند در دوزخ خواهند ماند که همین زمین مادی است. بهشت جایگاه لذت ابدی است و دوزخ جایگاه شکنجه همیشهگی. زروان روشن یزد و ایزدان در بهشت اند، و اهریمن و یاورانش در دوزخ. به این سان، جهان نور و جهان ظلمت از هم جدا می شوند و به همان حالتی برمی گردند که پیش از وجود کائنات داشتند. همه عناصر نورانی و روحانی به بهشت عالم نور خواهند پیوست، و همه عناصر ظلمانی در دوزخ جهان ظلمت خواهند ماند و برای همیشه در شکنجه خواهند بود. دوزخیان به بهشتیان التماس می کنند که کاری برایشان انجام دهند، ولی پاسخ بهشتیان به آنها سرزنش است که چرا در زندگی شان کارهایی کردند تا این گونه در شکنجه گاه بمانند. بهشتیان برای همیشه در بهشت، و دوزخیان برای همیشه در دوزخ خواهند بود.^۱

گفتیم که عقیده به تناسخ را مانی در سفرهایش به هندوستان و ترکستان چین از پیروان بودا گرفته بود. تناسخ در آئینهای هندی یک عقیده کهن بود و بودا نیز آن را پرورده کرده بود. بودا این عقیده را پرورده کرده بود تا به برخی از چراییها که در رابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او می دید که برخی از انسانها در محیطی پیدا می شوند و رشد می کنند که همیشه در رنج و محنت اند، و برخی دیگر در محیطی که همیشه در ناز و نعمت اند. شاید او به دنبال یافتن پاسخی به این پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ و آیا انسانها در این سرنوشت دخالتی

دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا مُقَدَّر از پیش تعیین شده است؟ او به این نتیجه رسید که چه‌گونگی زیست انسان از لذت و درد و خوش‌بختی و بدبختی بازتاب زندگی او در مرحله گذشته است و آن‌چه او اکنون در آن است خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. بنابراین عقیده، انسان بارها و بارها به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود و در این زندگیها مسیر کمال را طی می‌کند تا به کمال مطلق و «نیروانا» برسد و به روح خالص مبدل گردد. مانی این باور را از بودائی‌ان گرفته به‌گونه‌ئی تبلیغ می‌کرد که عوام‌فهم باشد و مردم را به‌دین او علاقه‌مند سازد.

جنبه‌هایی از عقیده به‌دو نیروی خیر و شر را مانی از تعالیم زرتشت اقتباس کرده بود، ولی به‌گونه‌ئی بسیار ناقص‌تر از آن‌چه در گاتَه مطرح شده بود. در گاتَه خیر و شر دو گوهرند که با انسان زاده شده و همراه اویند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دو گوهر همچون دو خدای رقیب ازلی جلوه‌گر شده‌اند که در بیرون از انسان وجود دارند و جهان در آغاز آفرینش در میان آن‌دو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی عقیده زروانی‌ها را بازتاب می‌داد. در حالی که خیر و شر در گاتَه به‌صورت دو خصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در عقیده مانی هریک از خیر و شر آفریننده و اداره‌کننده حقیقی پنداشته شده است که هرکدام قلمرو خاص خودش را دارد و پیروان خویش را به‌سوی آن می‌کشاند. تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده می‌شود، و آن این‌که مانی هم مانند زرتشت عقیده داشت که سرانجام خیر و نور به‌پیروزی نهایی خواهد رسید و شر با همه سپاهش برای همیشه از عالم زُروان جدا خواهند شد. در اینجا نیز تفاوت زرتشت و مانی در آن است که زرتشت پیش‌بینی کرده که پس از پیروزی نهایی سپنتمنیو بر انگرمنیو، سعادت مادی بشر به‌تحقق می‌رسد و ستم از جهان رخت برمی‌بندد و همگان از همه نعمتهای روی زمین برخوردار می‌شوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق و سعادت همگانی در سراسر گیتی حکمفرما خواهد شد؛ ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و دنیایی را می‌بیند، که چون دیگر دیو‌آز وجود ندارد کسی به‌خورد و نوش و زن میل نخواهد کرد و رغبت به‌لذتهای مادی از بین خواهد رفت و بشر در آسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن‌پس هیچ نیازی به‌مادیات دنیایی را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی خواهد بود که بشر نه در این دنیا بل که در عالم زُروان و روشن‌یزد، و در روشن‌وهشت بوده باشد که دنیای دیگر است.

در تعالیم گاتَه وظیفه انسان کاملاً مشخص و فرجام او نیز در ارتباط با کردار و رفتارش

قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی در گاتَه به درستی تعریف شده است و انسان نیک سیرت می‌داند که باید از بدیها بپرهیزد و نیکی پیشه کند. در تعالیم گاتَه کشاورزی، دامپروری، خانه‌سازی، آباد کردن شهر و روستا، کمک به هم‌نوع، ایثار و فداکاری در راه سعادت دیگران، مبارزه با مفاسد اجتماعی، ... همه اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی و خانه، ایجاد ناامنی، همه در ردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و رنج جاویدان اخروی استند. ولی مانی در عین این که دزدی و بخل و قتل نفس و باده‌گساری و جادوگری را در زمرهٔ محرمات قرار داد، بدی و نیکی را به درستی تعریف نکرد، و نخستین ضرورتِ فطریِ زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ و تفریحاتِ سالم شادی‌افزا بود را برای مؤمنین حرام کرد، و یک زهد خشک و خشن را که همهٔ لذات مادی این جهانی را از انسان می‌گرفت تبلیغ نمود. از این نظر تعالیم مانی درست در جهت مقابل تعالیم زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بل که در همه جا تأکیدش بر آباد کردن دنیا، توسعه دادن به کشاورزی و دام‌داری، تولدِ ثروت، و فراهم آوردن وسائل آسایش و آرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق می‌کرد که به استفادهٔ معقول و متعارف از مادیات روی آورند و کاری کنند که همهٔ مردم روی زمین به همهٔ نعمتهای زمینی دسترسی داشته باشند و کسی از مردم جهان در محرومیت به سر نبرد.

عمل صالح نزد زرتشت در خدمت به سعادت و بهروزی و شادزیستی انسانها تجلی می‌یافت، ولی نزد مانی در نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیاتِ وحی و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه می‌شد.

دین مانی یک دین دنیاگریز و آرمانی و توهم‌گرا بود که با طبیعت و سرشت انسانها سازگاری نداشت. اما دین زرتشت یک دین دنیا‌ساز بود و در آن کلیهٔ گرایشهای ذاتی انسان در نظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنان که زرتشت تعلیم داده بود، جانشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی می‌خواست پرورش دهد از بر آوردن مأموریتی که به بشریت واگذار شده بود عاجز می‌ماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بل که هیچ توجهی به جهان نشان نمی‌داد؛ و همهٔ تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور می‌زد؛ او حتی شدیداً بر روی خودداری مردان از زن گرفتن تأکید می‌کرد و بی‌زن زیستن را برترین فضیلت برای انسان می‌شمرد.

پیروان مانی مکلف بودند که حد اکثر ساعات شبانه روز را به نماز و نیایش و ذکر و وردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به امور مادی و دنیایی دور نگاه دارند، و تا می‌توانند روزه بگیرند و در گرسنگی به سر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس را بکشند و فقیرانه بزیزند. او برای پیروانش مقرر کرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگذارند و در نمازهاشان آیات وحی که مانی در کتاب وحی برایشان نوشته بود را با صدای خوش و دلکش تلاوت کنند، و برای هر نمازی وضوی جداگانه بگیرند، و اگر به آب دسترسی نداشته باشند با شن یا خاک پاک تیمم کنند. اوقاتی که برای نماز مقرر کرده بود، یکی سر ظهر، دیگری میان ظهر و مغرب، سومی اندکی پس از غروب خورشید، و چهارمی سه ساعت پس از غروب خورشید بود. پیش از نماز می‌بایست که وضو بگیرند، آن‌گاه در برابر خورشید (در روز) و ماه (در شب) بایستند و به ترتیب خاصی که همراه با رکوع و سجود و ذکر و تسبیح بود نماز بگذارند (این ترتیب را ابن ندیم آورده است). نماز مانویان شش سجده طویل داشت. در سجده تسبیح می‌خواندند و ذکر می‌کردند و خدا و مانی را می‌ستودند، و در قیامها آیات وحی را تلاوت می‌کردند. هر نمازشان همراه با ده قرائت طولانی آیات وحی بود و معمولاً حدود دو ساعت ادامه داشت؛ و هر مؤمنی در روزی بیش از هشت ساعت مشغول نماز بود؛ نمازی که بسیار خسته‌کننده بود، ولی این خستگی که رنج‌دادن عناصر مادی و ظلمانی تن بود روح را پالوده می‌کرد. نیز، او مقرر کرده بود که پیروانش سالی سی روز روزه بگیرند. روزه نیز چون که رنج می‌آورد عناصر مادی و ظلمانی تن را ضعیف و روح را تقویت می‌کرد. ماه روزه مانویان ماه بهمن بود. روزه از سپیده‌دمان آغاز می‌شد و دقایقی پس از غروب آفتاب به پایان می‌رسید. نیز، پیروان مانی وظیفه داشتند که در هر ماه از یازده ماه دیگر سال را دو روز و سه روز و هفت روز - به ترتیبی که مانی مقرر کرده بود - روزه بگیرند، و در این روزها از هرگونه کرداری که باعث تقویت ماده و ظلمت شود (همخوابی با زن، خوردن غذای لذیذ، شادی کردن) خودداری ورزند.^۱ آداب روزه‌داری مانویان همان بود که اکنون در اسلام هست، با این تفاوت که مانویان در ماه روزه و روزهای روزه مجاز نبودند که گوشت و هرگونه غذای لذیذ بخورند یا با زنان آمیزش کنند. در اسلام نیز در اوایلی که روزه مقرر شده بود آمیزش با زنان ممنوع شده بود، ولی در سالهای بعد (در مدینه) با فرمانی که از آسمان آمد آمیزش با زنان در شبها مجاز شد و در روزها همچنان ممنوع ماند.

مؤمنین به‌دین مانی موظف بودند که «سه قفل» داشته باشند: یکی بر دل، تا هیچ‌گاه

یقینشان به تعالیم مانی تبدیل به شک نشود؛ دیگری بر زبان، تا از گفتن هر سخن آزارنده یا لغو پرهیزند؛ و سومی بر دست تا از انجام هر کردار بدی از قبیل دزدی و زدن به دیگران و ذبح حیوان و بریدن درخت خودداری کنند. اخوت ایمانی، تسلیم، فروتنی، صبر، ایثار، قناعت، رضا، عفاف، صداقت، محبت، صلح و دگردوستی دوازده فضیلتی بود که در تعالیم مانی بر روی آنها تأکید می‌شد. کشتن حیوان و تلف کردن درخت از معاصی بود؛ زیرا این دو گرچه جسمشان ماده و ساخته اهریمن بودند ولی در تنشانشان عناصر نورانی وجود داشت که روحشان (جانشان) بود؛ و کشتن آنها آسیب رساندن به عناصر نور تلقی می‌شد. آتش از نور بود و آلودن آن با افکندن گوشت در آن از گناهان کبیره بود. در آب نیز دارای ذرات نور وجود داشت، و آلودن آب با اجسام ناپاک از گناهان بزرگ شمرده می‌شد. پرهیز از آلودن آب و آتش را مانی از تعالیم زرتشت گرفته بود؛ و ممنوعیت کشتن حیوان را از تعالیم بودا و دین هندو.

چون که کشتن حیوان و انسان از گناهان کبیره بود پیروان مانی اجازه نداشتند که وارد ارتش شوند یا در هیچ جنگی شرکت کنند؛ و این بزرگترین خطری بود که گسترش دین مانی در کشور ساسانی می‌توانست که برای ایران داشته باشد.

مانی بر آن بود که با تأثیرگذاری بر سلطه سیاسی از این سلطه یک حکومت زهدپیشه و آرمانی و عدالت‌گرا و بی‌آزار و فقیرپرور بسازد و سلطه دیو آزار را برای همیشه از جهان براندازد و فقر و قناعت مطلق را بر جامعه بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک آرمان‌گرای منفی‌باف بود که طبیعت بشری را از یاد برده بود و می‌پنداشت که با زهد و دنیاگریزی می‌شود که بشر را از طبیعت افزون‌طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را از میان برد. آنچه او می‌گفت، به یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریان تمدن بشری بود. دینی که مانی تبلیغ می‌کرد در مجموع خویش دین «رهبانیت» و ضد تمدن بود.

مانی گرچه از زرتشت به عنوان یکی از سه پیامبر بشارت‌دهنده ظهور خودش یاد کرده، و گرچه از ذاتهای مقدس ملکوتی دین ایرانی برای بیان تعالیم خودش استفاده کرده، و گرچه برخی باورها را از دین مزدایسنه گرفته و وارد تعالیمش کرده، ولی به نظر می‌رسد که اوستا را نخوانده بوده؛ زیرا در هیچ جا اشاره‌ئی به این که او چیزی از اوستا را فهمیده باشد دیده نمی‌شود. نامهای مقدس و باورهای برگرفته از دین مزدایسنه که او به کار برده همان نامها و باورهائی بوده که در میان عوام ایرانی در ایران و میان‌رودان بر سر زبانها بوده است. به نظر می‌رسد که او شناخت دقیقی از زرتشت و دین مزدایسنه نداشته است. ضدیت او با بسیاری از جنبه‌های تعالیم دین مزدایسنه نیز در بسیاری از نوشته‌ها و تعالیمش آشکار است که پیش از

این به آن اشاره کردیم

تشکیلات مانوی

مانی برای نشر دینش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را به پنج درجه تقسیم‌بندی کرده بود. نخستین درجه از آن ۱۲ شاگرد برجسته او بود که رأس هرم تشکیلات ایمانی را تشکیل می‌دادند و فریشتگان نامیده می‌شدند. فریشته به معنای فرهیخته و معصوم و روحانی است. اینها اصحاب خاصه مانوی بودند که علم دین را بی‌واسطه از شخص مانوی (از منبع وحی) دریافت می‌کردند. اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی و نورانی با ظاهر انسانی بودند که از عناصرِ ظلمانی پالوده شده بودند. اینها در صفاتشان شبیه خود مانوی و خلیفه‌های مانوی بودند.

پس از اصحاب دوازده‌گانه، ۷۲ تن اصحاب طراز دوم قرار می‌گرفتند که اپسیسگان نام داشتند. اپسیسگان به معنای تعلیم‌یافتگان و «اولوالعلم» است. اینها زیر دست آن دوازده معصوم بودند و علم دین را از معصومان دوازده‌گانه فراگرفته بودند. وظیفه اینها سفر به دور دنیا برای تبلیغ دین و تعالیم مانوی بود.

در مرحله پائین‌تر از اینها ۳۶۰ آموزنده قرار می‌گرفتند که مهیستگان (کلانتران) لقب داشتند. اینها در دسته‌هایی به دور دنیا سفر می‌کردند، وظیفه تبلیغ رسالت مانوی به مردم جهان را انجام می‌دادند، مراکز تبلیغ دین و عبادت و ریاضت و نیز خوان‌گاه (سفره‌خانه خیریه) و مدرسه تأسیس می‌کردند، و مردم را با اصول و فروع دین آشنا می‌ساختند.

اعضای این سه‌گروه مجاز نبودند که ازدواج کنند، مجاز نبودند که گوشت و غذای لذیذ بخورند یا باده بنوشند یا رختِ نو و زیبا بپوشند، مجاز نبودند که هیچ‌گاه بیش از دو دست رخت - یکی برای زمستان و یکی برای تابستان - داشته باشند، مجاز نبودند که کشاورزی یا دام‌داری کنند، مجاز نبودند که درخت و بوته بزنند و برگ‌کنند، حتی مجاز نبودند که غذا بپزند چه غذای گوشتی باشد و چه گیاهی. وظیفه اینها فقط و فقط تبلیغ دین و آموزش تعالیم مانوی به مردم جهان بود.

چهارمین مرتبه از آن وزیدگان (گزیدگان/ اصفیاء) بود که ایمان‌آوردگان به دین مانوی و آشنا به تعالیم دین بودند و در سراسر جهان پراکنده بودند. اینها که شمارشان نامحدود بود در مراکز تبلیغی و عبادی (در صومعه‌ها و خوان‌گاهها) خدمت می‌کردند، وظیفه گردآوری زکات و صدقات را انجام می‌دادند، درآمدهای موقوفات و سفره‌خانه‌های عمومی را اداره می‌کردند،

و عوام پیرامون خودشان را به پذیرش دین مانی تشویق می کردند. زنان مؤمنه تنها در این طبقه حق حضور داشتند؛ زیرا مردان این طبقه مجاز بودند که زنانشان را برای خودشان نگاه دارند (یعنی چون که زن داشتند گریزی از وجود زن در کنار اینها نبود). برخی دیگر از کردارها که برای سه طبقه بالایی حرام بود نیز برای اینها، در یک حد اقلی و به عنوان ضرورت گریزناپذیر ولی همراه با احتیاط شدید، مجاز کرده شده بود.

پنجمین طبقه از جامعه ایمانی مانی عوام مؤمنین بودند که نیوشگان (مستمعین) نامیده می شدند. اینها مؤمنانی بودند که چندان آشنایی‌ئی با تعالیم مانی نداشتند ولی به دین مانی علاقه داشتند. اعضای این طبقه چون که منبع درآمد برای گذران زندگی اعضای چهار طبقه بالاتر از خودشان شمرده می شدند مجاز بودند که کشاورزی و دام پروری کنند و به کارها و پیشه‌های دیگر نیز بپردازند. اینها می بایست که ده درصد از درآمدشان را به عنوان «زکات» (تطهیر مال) به مہیستگان تحویل دهند تا به مصرف امور ضروری از قبیل تأسیس مراکز عبادی و سفره‌خانه‌های همگانی برسد. تنها کار ثوابی که از دست اعضای این طبقه ساخته بود همین بود. ولی آنها با کشاورزی و دام‌داری و ازدواج و پختن غذا مرتکب گناه می شدند؛ و این گناهی ناچار بود که گریزی از آن نبود. با این حال، اینها چون که به مانی ایمان آورده بودند امید بود که وقتی پس از این زندگی شان به دنیا برگشتند باز هم با کارهای نیکی که انجام می دادند روحشان بیش از پیش پالوده شود تا در مرحله بعدی زندگی به درجه بالاتری از تقوا برسند. اینها پس از چندین بار که - به حسب کردارهاشان - به دنیا برگشته زندگی ایمانی را ادامه می دادند روحشان پالوده می شد و به مرتبه گزیدگان، و سپس در مرحله بعدی زندگی شان با پالایش بیشتر روحشان به مرتبه مہیستگان می رسیدند، و آنگاه بود که پس از مرگ به بهشت برین و عالم ارواح جاودانه و جهان زروان روشن یزد و روشن و هشت انتقال می یافتند.

نیوشگان گرچه مجاز بودند که گوشت بخورند ولی مجاز نبودند که حیوان را سر ببرند؛ بل که می توانستند گوشت حیوانی که یک غیر مؤمن (یعنی غیر مانوی) ذبح کرده بود را بخورند. مانی تأکید کرده بود که مؤمنینی که گوشت می خورند تا می توانند خودشان از پختن گوشت خودداری کنند، و چنان چه برایشان مقدور باشد بهتر است که دیگرانی که از مؤمنین نیستند برایشان پخته کنند. پختن نان و غذاهای گیاهی نیز شامل همین دستور بود.

زنان به هر اندازه که با ایمان بودند در هیچ شرایطی نمی توانستند که به مرتبه فریشتگان ۱۲ گانه و اسیسیگان ۷۲ گانه و مہیستگان ۳۶۰ گانه دست یابند. زنان مؤمنه در حد طبقه چهارم (طبقه گزیدگان) می ماندند و در خدمت گزیدگان بودند. زن نزد مانی یک موجود ناپاک و

متعلق به جهان ظلمت بود. زن و جانور حلال گوشت و باده بزرگترین عامل فساد بودند. آن چه سبب می شد که گزیدگان پس از مرگشان به بهشت نروند همین سه عامل بودند؛ زیرا گزیدگان ازدواج می کردند و گوشت می خوردند و ممکن بود که باده هم بنوشند. در بهشت و عالم ارواح جاویدان برای زن جایی نبود. همه زنها به دوزخ می رفتند. حتی حواء (زنِ بابا آدم) و دختر آدم نیز به دوزخ رفته بودند (یعنی به این دنیا برگشته بودند) و گرفتار شکنجه جاودانی بودند.^۱

نزد مانی هیچ گناهی بدتر از زن بودن نبود؛ چنان که زن و اهریمن دو روی یک سکه بودند با این تفاوت که اهریمن آفریننده بود ولی زن آفریننده نبود. زنان مؤمنه نیز اهل دوزخ بودند و پس از مرگشان تبدیل به یکی از جانوران خرنده یا چرنده یا پرنده می شدند تا همواره در رنج باشند. ولی زن مؤمنه هیچ گاه تبدیل به یک جانور درنده نمی شد.

مانی هیچ راهی برای رستگاری زن تعیین نکرد، و در دین او هیچ امیدی به رستگاری زن وجود نداشت. زن ذاتاً اهریمنی و پلید بود.

جامعه ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی به عنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازده گانه در رأس هرم جا می گرفتند؛ کمر هرم را دو طبقه اسیسگان و مهیستگان تشکیل می دادند؛ شالوده هرم از طبقه گزیدگان تشکیل می شد و قاعده هرم را نیوشگان و عوام می ساختند که در مراحل نخستین ایمان بودند.

اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به زبان امروزی بیان کنیم چنین می شود: رهبر و اعضای مرکزی؛ مسئولان تشکیلات جهانی؛ مسئولان تشکیلات محلی؛ اعضای تشکیلات محلی؛ هواداران. به زبان دیگر نیز چنین می شود: امام و مراجع تقلید؛ فقهای عظام و مدرّسین غیر مرجع؛ واعظان و مدّاحان؛ عوام و مقلدان. پس از مانی نیز این ترتیب در مانویان استمرار یافت و همیشه یک خلیفه جانشین مانی بود و ۱۲ دست یار برجسته داشت، تا آخر تشکیلات.

راه انتقال از طبقات پائین به طبقات بالاتر نیز برای همه مردان مؤمن باز بود؛ و هر فرد طبقه پائین تر می توانست که با شرایطی و انجام کارهایی و خودداری از انجام کارهایی به طبقه بالاتر از طبقه خودش ارتقاء یابد. ولی ارتقای طبقه نه در مرحله کنونی از زندگی بل که در مرحله بعدی که به دنیا برخواهد گشت تحقق خواهد یافت. مثلاً، درباره شروط انتقال به مرتبه مهیستگان، ابن ندیم از نوشته مانویان چنین آورده است:

[مانی] گفته کسی که می خواهد وارد دین شود ابتدا باید خودش را بیازماید؛ و اگر دید که

می تواند آز و هوای نفس و شهوتها را سرکوب کند و خوردن گوشت و نوشیدن باده را ترک کند، از زنان دوری جوید و ازدواج نکند، آب و آتش و درخت و گیاه را مورد تعرض قرار ندهد، در چنین صورتی وارد دین شود. و اگر دید که توان سرکوب آز و شهوتهای نفسانی را ندارد هر اندازه هم که دین را دوست داشته باشد نباید که وارد دین شود. چنین شخصی باید در برابر کارهای بدی که انجام می دهد اوقاتی را برای انجام کارهای نیک و نماز و نضرع و ندبه اختصاص دهد. این عملها - زود یا دیر - او را به ترک زن و گوشت و باده و آسیب به درخت و گیاه و آب و آتش خواهد کشاند و در دور بعدی زندگیش برای ورود در دین آمادگی خواهد داشت.^۱

مانی و شاگردان و پیروانش عموماً رخت سپید کرباسی بر تن می کردند، زیرا به پاکی رخت نیز همچون پاکی دل و تن اهمیت بسیار می دادند، و رخت سپید کوچکترین لکه چرک را نیز نشان می داد. شاگردان مانی به هر جا که می رفتند نخستین کاری که می کردند آن بود که یک صومعه‌ئی برای مرکز تبلیغ دین و برای عبادت و ریاضت دایر می کردند.

مانی چون که می خواست نوشته‌هایش در میان مردم سراسر جهان پراکنده و خوانده شود، و چون که بخش اصلی تعلیم دینش آن بود که پیروانش همه‌روزه آیات و دعا‌های کتاب وحی را بخوانند و بعلاوه تعلیم او را از روی کتابها و رساله‌های او (آیات وحی) یاد بگیرند و منتشر کنند، شاگردانش در کنار هر صومعه‌ئی مدرسه‌ئی برای آموزش دادن خواندن و نوشتن می ساختند. شاگردان مانی نه تنها تبلیغ‌گران دین او بل که آموزش‌دهندگان خواندن و نوشتن نیز بودند. پیروان مانی وظیفه داشتند که خواندن را بیاموزند تا بتوانند نوشته‌های او (یعنی کلام خدا) را تلاوت کنند. این جنبه از تعلیم مانی در گسترش یافتن باسوادی در میان مردم نقاط بسیاری از جهان که دین مانی به آنجاها رسید اثرگذار بود. مردم اروپای زمان مانی و مردم شمال آفریقا - به‌خلاف ایران و میان‌رودان و مصر - عموماً و بیش از ۹۹ درصدشان مطلقاً بی‌سواد بودند. ولی به‌برکت گسترش دین مانی در میانشان سواد خواندن و نوشتن نیز در جاهای بسیاری از اروپا و شمال آفریقا گسترش یافت.

علاوه بر مدرسه، یک خان‌گاه نیز در کنار هر صومعه‌ئی ساخته می شد. خان‌گاه که سفره‌خانه همگانی بود هزینه‌اش از راه زکاتها و صدقاتی تأمین می شد که مؤمنین معمولی (نیوشگان) می پرداختند. زکات دادن برای پیروان مانی اجباری بود، و مانی مقرر کرده بود که همه مؤمنین باید ده درصد از درآمدشان را به‌عنوان زکات بپردازند. مهیستگان و اپسیسگان

و فریشتگان این زکاتها را از مؤمنین تحویل می گرفتند؛ و حق داشتند که بخش ناچیزی از این درآمدها را برای تهیه خوراک و پوشاک بسیار فقیرانه برای خودشان بردارند. مانی در کفَلایه به این برجستگان تعلیم می دهد که شما باید گرسنگی بکشید و بسیار اندک بخورید، و باید رخت بسیار درویشانه بپوشید؛ و چون که خودتان حق کارکردن ندارید اجازه دارید که برای چنین خورد و پوشی از مال زکات و صدقات با احتیاط بسیار و قناعت بسیار استفاده کنید.

معجزه و کشف و کرامات نیز از وسایلی بود که شاگردان مانی برای جذب عوام مورد استفاده قرار می دادند. بخشی از تألیفات مانی در زمینه اخترشناسی و طب بود. بیماران نیز برای مداوای بیماری‌هایشان به این صومعه‌ها مراجعه می کردند و توسط پیروان مانی که چیزی از داروسازی و پزشکی آموخته بودند مداوا می شدند.

در نتیجه، صومعه مانوی هم عبادت‌گاه بود، هم مدرسه بود، هم مرکز درمان بیماری بود، و هم خوان‌گاه و سفره‌خانه همگانی برای نیازمندان و نیز برای عبادت‌کارانی که به خاطر ریاضت‌کشی دست از کار و فعالیت کشیده بودند. طبیعی بود که این نقش آخری صومعه مانوی کارکرد بیشتری داشته باشد و گدایان بسیاری را به سوی آنها جذب کند، همچنان که خانقاه‌های صوفیان دوران سلجوقیان و مغولان گدایان را جذب می کردند تا تبدیل به مریدان شیخ خانقاه شوند. بسیاری از صومعه‌های مانوی معمولاً بر سر جاده‌های کاروان‌رو دایر شده بود، و تبلیغ‌گران که در این صومعه‌ها مستقر بودند صفت «راه‌بان» (نگهبان طریقت) داشتند. نامی که در سریانی و عربی به شکل رهبان و راهب درآمد و بعدها در مسیحیتی که برآمده از مانویت بود در صومعه‌هایی که از آن رهبانان مسیحی شده بود استمرار یافت.

فرجام مانی

چنانچه تعالیم مانی در میان ایرانیان گسترش می یافت کاری‌ترین ضربه را به تمدن ایرانی و به دولت ایران و جامعه ایرانی می زد، و روحیه سازندگی که لازمه حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان می گرفت و دولت نوپای ساسانی را تا لبه فروپاشی نهایی به پیش می برد. هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاست‌سازان ایران متوجه این خطر در تعالیم مانی بودند. گرچه در زمان شاپور اول، به علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی در کشور، مانی همچنان آزادانه در نقاط دوردست شرق کشور به فعالیت‌های تبلیغی ادامه داد؛ ولی پس از شاپور مبارزه همه‌جانبه‌ئی برضد مانی و تعالیمش در ایران به راه افتاد.

پس از درگذشت شاپور پسرش هرمز به سلطنت رسید. مانی با شنیدن این خبر به ایران

برگشت (سال ۲۷۳ م). هرمز در زمان پدرش شهریار کوشان (سرزمینهای ناحیه قندهار و کویته) بود و کوشان شاه لقب داشت. او همچون پدرش آزاداندیش و مردم دوست بود و سیاست آزادی دینی را دنبال کرد. بعلاوه منطقه فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به منطقه حاکمیت هرمز نزدیک بود و بی شک هرمز هم به دور از تأثیر عقائد مانی نبوده است.

چون هرمز به سلطنت رسید مانی به ایران برگشت و کوشید که خود را به دربار نزدیک کرده بر شاه اثر بگذارد. ولی از آنجا که عقائد و افکار مانی با مخالفت شدید مغان مواجه بود حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام مواجه شد که به یاری بخشی از سپه داران کشور و با برخورداری از حمایت مغها خواستار سلطنت برای خودش بود. رقابت دو برادر به از میان رفتن هرمز انجامید و بهرام به سلطنت نشست.

در زمان بهرام اول یک مغ بسیار متعصب و خشن آذربایجانی به نام کرتیر به منصب مشاور دینی دربار رسیده مؤبدان مؤبد ایران شد و کمر همت به نابودی مانی و دینش بریست و نظر شاهنشاه را برای نابودگری مانی جلب کرد. مؤبدان بلند پایه از مانی دعوت کردند که در یک جلسه مناظره در دربار شرکت کرده از آئین خویش دفاع کند. معلوم نیست که این جلسه چند روز ادامه داشته است. یعقوبی نوشته که مؤبدان مؤبد به مانی گفت: «اگر فکر می کنی که دینی که آورده ای حق است، هم اکنون من و تو سرب مذاب بر سینه مان می ریزیم؛ هر کدامان که زنده در رفت مردم خواهند دانست که دینش حق است». و مانی به او پاسخ داد که «چنین کرداری شیطانی است»^۱.

مؤبدان در این جلسه های مناظره - که نوعی دادگاه عالی روحانیت بود - ضمن دست نهادن بر روی تعالیم ضد تمدنی مانی که کار نکردن و کشاورزی نکردن و ازدواج نکردن و خودآزاری و درد کشیدن را تبلیغ می کرد، با دلائل قطعی کفر مانی را به اثبات رساندند و فتوای بازداشت او را صادر کردند. مانی پس از صدور این فتوا به فرمان شاه بازداشت شده در خوزستان زندانی شد؛ و این در سال ۲۷۶ م بود.

در متون مانوی گفته شده که مانی ۲۶ روز در زندان بود و آن گاه به آسمان رفته به عالم نور پیوست. یعقوبی نوشته که شاه فرمود تا مانی را از زندان بیرون آورده اعدام کنند؛ ولی او در زندان در گذشته بود. سرش را بریدند و پوست از تنش برکنده با کاه انباشتند؛^۲ و گویا بر سر

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۱.

۲. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۱.

دروازه شهر گوندشاپور آویختند. ابن ندیم نوشته که جسد مانی را به دونیم کردند، و هر نیمه‌اش را بر سر یکی از دروازه‌های گوندشاپور آویختند. او روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» آورده است، و افزوده که در این که او را به دار آویختند تردیدی نیست. پیروان مانی پس از او گفتند که او به آسمان و بهشت صعود کرده است.^۱

گرچه تاریخ‌نگاران غربی سدهٔ اخیر نوشته‌اند که پس از بازداشت مانی پی‌گرد و دست‌گیری پیروانش به راه افتاد، ولی این گفته به هیچ سندی تکیه ندارد بل که خلاف آن در نوشته‌های سنتی دیده می‌شود که بیان‌گر آزادی مانویان در ایران (میان رودان و خوزستان و سغد) در پیروی از دین او است. پس از مانی خلیفهٔ او در بابل مستقر بود. مانویان پس از پیامبرشان حق داشتند که دین خودشان را نگاه دارند ولی دیگر حق نداشتند که برای جذب مردم فعالیت کنند. خلیفهٔ مانی نزد پیروان مانی همان مرتبهٔ رهبری را داشت که مانی داشت ولی پیامبر نبود و وحی دریافت نمی‌کرد. مانی گفته بود که پس از من هیچ پیامبری نخواهد آمد. خلیفهٔ مانی پس از او امام مؤمنان مانوی بود. تشکیلات دوازدهمی و هفتاددویبی و سیصدوشصتی مانی بر جای خویش بود. مانوی‌ها سالی یک‌بار به مناسبت بازداشت او ۲۶ روز (به اندازهٔ روزهایی که مانی تا روز مرگش در زندان بود) دست از هر کاری می‌کشیدند و رخت ژنده بر تن می‌کردند و روزه می‌گرفتند، روزها برای شادی روح مانی نماز می‌خواندند و شبها سوگواری می‌کردند و دعا می‌خواندند. سپس چهار روز (که ظاهراً روزهای بردار بودن جسد مانی بوده) همراه با روزه‌داری زاری می‌کردند. در پایان، مراسم به‌تخت نشینی مانی برپا می‌کردند که عید سوگ بزرگ مانویان بود. در آن روز که عزای بزرگ می‌گرفتند تخت مجللی می‌آوردند که پیکرهٔ مانی بر روی آن نشسته بود و تاجی بر سر داشت. جمع مؤمنین در پیرامون این تخت گرد می‌آمدند و به‌سینه می‌زدند و نوحه می‌کردند. این مراسم یک‌روز و یک‌شب ادامه داشت.

تأثیر دین مانی

وقتی جریان پدید آمدن بودا و بودایی‌گری را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که بودا یک شاهزاده بود که بر ضد طبقهٔ رفاه‌زدهٔ فسادآلودهٔ خویش عصیان کرد. و می‌بینیم که پیروانش ابتدا از سرکوفت‌خوردگان جامعهٔ هند بودند، ولی در آینده از طبقات مرفه نیز به‌آئین او پیوستند تا آئینش در مناطق بسیار وسیعی از شرق آسیا گسترش یافت و نیمی از جهان‌روزگار

را در بر گرفت. مانی گرچه شاهزاده نبود ولی از خاندان برجسته و مرفهی بود که با دربار ایران ارتباط داشتند. پیروان مانی در خوزستان و میانرودان و سرزمینهای سلطه امپراتوری روم از ستمکشیدگان و محرومان بودند، ولی در توران زمین و ترکستان ابتدا از خاندانهای سلاطین و حکومت‌گران بودایی به‌دین او پیوستند.

تعالیم مانی می‌توانست -همچون تعالیم بودا- بر روی دو لایه از مردم جامعه تأثیر بگذارد؛ یکی عناصر عصیان‌زده طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقه خویش بیزار و از آن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیله‌ئی برای ابراز انزجارشان نسبت به طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و درعین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به یک معنویت رستگاری‌بخش بودند که آنها را از قیدوبندهای آزمندانۀ طبقه مرفه برهاند. دیگر عناصر محروم و سرکوب‌خورده و ستم‌کشیده جامعه که از دست‌یابی به هرگونه سعادت این‌جهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان خویش در دل داشتند. اینها از سوئی می‌توانستند که با روی آوردن به زهد خشک مانی رفاه و آسایش مرفهان را به‌استهزاء بگیرند و به‌این وسیله کینه‌های خفته در درون خویش را به‌گونه‌ئی کاهش دهند؛ و از سوی دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون‌که عمر عاریتی انسان زودگذر است سعادت و شقاوت نیز عاریتی و گذرا است، و انسان می‌تواند در این سرای سپنجی هر دردی را به‌گونه‌ئی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و در پی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دو لایه را می‌توان در پی‌گیری خط سیر گسترش عقائد مانوی در جوامع خاورمیانه یافت. لایه نخست، سرانجام، در تعالیم مانی یک تصوف اشراقی را کشف کرد و پس از او تحولاتی در آن ایجاد کرده آنرا به‌صورت یک مکتب پرداخت و پیروی کرد. همین خط فکر را اگر دنبال کنیم به‌تصوف اشراقی سده‌های سوم و چهارم هجری به‌بعد در خاورمیانه به‌ویژه در شرق ایران‌زمین می‌رسیم، و رد پای پیروان مانی را به‌وضوح در آن می‌یابیم. لایه دوم پس از مانی به‌یک زهد خشک و پوچ رسید که جز محرومیت فردی هیچ اثری را در زندگی فرد و جامعه نداشت. رد پای این زهد را نیز می‌توانیم در تصوف سده‌های دوم هجری به‌بعد در خاورمیانه، به‌ویژه در تصوف بصره و شرق خراسان بیابیم.

کتابهای مانی را رسولان او در نقاط جهان از ترکستان چین گرفته تا آسیای میانه و شام و مصر انتشار دادند، و در هرکدام از اقوام به‌زبان مردم آن قوم ترجمه کردند. تعالیم او در میان بومیان عراق و شام و مصر نقش بسیار مؤثری در تحول بخشیدن به افکار دینی ایفا کرد. دین

مانی در سدهٔ چهارم از ترکستان چین تا شمال آفریقا و از شرقِ اناتولی تا اسپانیا گسترده بود. در ایتالیا و کشور گال (فرانسه) پیروان مانی در همه جا گسترده بودند. در کشور توران (شامل کوبته و خضدار در پاکستان کنونی) دین رسمی بود، و به زودی در کاشغر و غرب چین تبدیل به آئین سلطنتی و رسمی شد.

تألیفاتِ مانی در کاوشهای باستان‌شناسیِ اوائلِ سدهٔ کنونی در دو سوی شرق و غرب جهان، یکی در سرزمین سغد در نزدیکی بخارا، دیگری در ویرانه‌های چند صومعهٔ مانوی در ترکستان چین، و سومی در دوتا از ویرانه‌های صومعهٔ مانوی در مصر از زیر زمین بیرون کشیده شده آمده است. پراکنده‌هائی از ترجمهٔ لاتینِ نوشته‌های مانی در ویرانه‌های یک صومعهٔ مانوی در کشور الجزایر یافت شده است که به نظر می‌رسد مانویان اسپانیایی در گریز از برابر جهادگران مسیحی در سدهٔ پنجم با خود به شمال آفریقا برده باشند.

بخش بزرگی از نوشته‌های شاگردانِ مانی در ویرانه‌های صومعه‌های مانوی که در زیر شن مدفون شده بودند در ترکستان چین یافت شده که به زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و با نویسه‌ئی که به نظر ایران‌شناسان می‌بایست بازماندهٔ نویسهٔ دیوانی و کتابی دوران هخامنشی در شرق فلات ایران بوده باشد روی کاغذ نگاشته شده است. اندکی از نوشته‌های یافته‌شده در ترکستان نیز بر روی پوست است. ترجمه و انتشار این نوشته‌ها علاوه بر آن‌که ما را بیش از پیش با تعالیم مانی آشنا می‌سازد برای بازشناسی زبانهای کهن ایرانی نیز به ما کمک بسیار خواهد کرد.

تصاویر و نوشته‌هائی نیز بر دیواره‌های غاری در مرکز سغد در نزدیکی بخارا کشف شده است که شاید نمونه‌ئی از ارژنگ باشد. ارژنگ مانی کتابی بوده که مانی برای مردم سغد و ترکستان تهیه کرده بوده، و شامل تصاویر بسیار زیبا و جذابی بوده که خودِ مانی کشیده بوده و فرجام مؤمنین و غیر مؤمنین را نشان می‌داده و بهشت و دوزخ را به تصویر درآورده بوده است. «ارژنگ» که شکل درستش «ارژ-آهنگ» است تلفظ دیگر «ارته‌آهنگ» بوده و معنایش «نوی عدالت» و «سرودِ عدالت» است. اگر «ارژ» همان «ارشه»ی پارسی باستان باشد که سریانیها «عرش» گفتند، آن را «نواهای عرشی» نیز می‌توان ترجمه کرد که معنای دیگرش «وحی آسمانی» است.

دین مانی گرچه نتوانست که در میان ایرانیان - به جز در نقاطی از سغد که بودائیان به دین مانی درآمدند - جا باز کند، در سدهٔ چهارم مسیحی در بیرون از مرزهای ایران ساسانی دین جهانی و سرسخت‌ترین رقیب مسیحیت و بودایی به‌شمار می‌رفت. در خاورمیانه و اروپا و

شمال آفریقا مسیحیت تا نیمه‌های سدهٔ چهارم در برابر مانویت^۲ مجال فعالیت نداشت. در مصر هنوز آثار چندین صومعهٔ مانوی برجاست که نشان می‌دهد دین مانی در سدهٔ چهارم در مصر همه‌گیر بوده است.

اما از اواخر سدهٔ چهارم مسیحی به‌بعد، مانویت در شام و مصر و شمال آفریقا و سراسر اروپا زیر فشار گروه‌های جهادگر مورد حمایت دستگامهای نظامی دولت روم قرار گرفت. در سال ۳۸۲ م پیروی از آئین مانی در سراسر قلمرو امپراتوری روم ممنوع شد و مجازات اعدام فوری برای پیروان مانی در نظر گرفته شده اعمال شد. از این زمان به‌بعد کشتارهای بسیار گسترده‌ئی از مانویان توسط جهادگران مسیحی مورد حمایت دولت روم به‌راه افتاد. داستان کشتار خشونت‌آمیز مانویان در اروپا توسط جهادگران مسیحی به‌رهبری کشیشان برخوردار از حمایت همه‌جانبهٔ دستگامهای سرکوب دولتی امپراتوری روم یک داستان پردردی است.

با خشونت‌های بیش از حد تصویری که کشیشان نسبت به پیروان مانی به‌کار بستند دین مانی تا سدهٔ پنجم در قلمرو امپراتوری روم از صحنهٔ اجتماعی کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنان مانی را تکرار کند. این که دین مانی با وجود همهٔ گستردگی‌ئی که در شام و مصر و شمال آفریقا و اروپای غربی و میانی و شرقی به‌دست آورد از سدهٔ پنجم مسیحی جایش را به مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب‌خشن همه‌جانبه و سیستماتیک و دولتی از مانویان در این سرزمینها بود.

مانویانی که به‌اجبار به دین مسیح درآورده می‌شدند عقائد و دانسته‌هاشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن مسیحیت به‌گونه‌ئی که امروز هست نقش بسیار مؤثری ایفا کرد. صومعه‌های مانویان در همه‌جای اروپا و شام و مصر و شمال آفریقا توسط جهادگران مسیحی مصادره شده تبدیل به دیرهای مسیحیان شدند ولی همان حال و هوای پیشین را حفظ کردند. دانش‌آموختگانی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند و سپس به‌مقام کشیشی رسیدند شکل دیگری از فریشتگان و مهیستگان مانوی بودند. مثلاً سنت اوگوستین که یکی از حکمای برجستهٔ الهی در تاریخ مسیحیت است پیش از آن که مسیحی شود از پیروان پرکار آئین مانی بود. او بعدها که دین مسیحی را پذیرفت با دستی پر از آموزه‌های اشراقی مانی به‌خدمت دین کلیسای مسیحیت درآمد. بسیاری از آموزه‌های مانی را می‌توان در الهیات سنت اوگوستین دید که برای مسیحیت مصادره شده است.

مسیحیتی که از نیمه‌های سدهٔ پنجم در جهان پدیدار شد ترکیبی بود از میتریسنه و مانویت. میتریسنه در کلیسای کشیشان، و مانویت در دیرهای رهبانان نمود یافت. در گفتار

دیگری در این بخش به نقش تعالیم مانی و سنتهای آئین میتَرِیسَنه در شکل‌گیری مسیحیت نوین اشاره خواهیم داشت.

مانویان گرچه در سرزمینهای امپراتوری روم (اناتولی و اروپا و شام و مصر و شمال آفریقا) نابود شدند و جایشان را به مسیحیت دادند ولی در سرزمینهای شرقی ایران زمین و در ترکستان چین به زندگی ادامه دادند. در خوزستان و عراق نیز اگرچه فعالیتهای تبلیغی شان محدود شده بود ولی نابود نشدند. در ترکستان و کابلستان و توران زمین که از نظر سنتی مرکز بودائیان بود نیز چند سده ماندگار شد. سپس با ظهور مزدک و گسترش تعالیم او، این آئین در سغد و باختریه تأثیرات بسیاری از تعالیم مزدک گرفته تحولات نوینی پذیرفت و به عرفان زرتشت و مردم‌گرایی مزدکی نزدیک شد و در باختریه و سغد و تخارستان پراکنده شد و در جوامع شرق فلات ایران به زندگی ادامه داد.

پیروان آئین تحول‌یافته مانوی (مانویت) تأثیرپذیرفته از بهدین مزدکی) در دوران خلافت اموی و سپس عباسی در عراق و خوزستان و شمال آفریقا و سغد و ترکستان فعال بودند. مرکز رهبری دینی مانویان معمولاً در بابل عراق بود. ابن ندیم نوشته که «جایز نبود که مقرر امامت در جائی به جز بابل بوده باشد». و از نوشته مانویان چنین آورده است: «مانی پیش از انتقال به عالم اعلیٰ سپس را به عنوان امام پس از خودش منصوب کرد. سپس تا زنده بود دین پاک خدا را برپا داشت. پس از او امامها یکی پس از دیگری امور دین را تحویل می‌گرفتند». در دوران فرمانداری حجاج ثقفی که دوران رواداری دینی بود مانویان تا درون دربار حجاج نفوذ داشتند. حتی یکی از دبیران حجاج یک صومعه بزرگ برای یکی از رهبران بزرگ مانویان عراق و خوزستان به نام زاده‌رمز که از دوستانش بود ساخت. پس از او نیز شماری از رهبران مانوی را می‌شناسیم که تا درون دربارهای اموی دارای نفوذ بودند.^۱

امام مانویان از میان یکی از ۱۲ معصوم (فریشتگان) انتخاب می‌شد. برجسته‌ترین عالم از میان ۷۲ تن اولوالعالم (اپسیسگان) نیز ارتقای مقام می‌یافت و به مقام معصومین (فریشتگان) می‌رسید. این ۱۲ معصوم نیز امامان بالقوه بودند که وقتی امامی از جهان می‌رفت یکی از آنها به جایش می‌نشست. ابن ندیم نامهای ۷۶ رساله از تألیفات امامان جانشین مانی را آورده است، که نشان می‌دهد مانویان در زمان ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی در عراق و خوزستان دارای آزادی عمل بوده و فعالیتهای گسترده داشته‌اند.^۲

۱. الفهرست، ۵۱۷.

۲. الفهرست، ۵۲۰ - ۵۲۱.

به‌هرحال، با تشکیل حاکمیت اسلامی در عراق و ایران، مانویت تأثیر گرفته از بهدین مزدکی با همهٔ ارزشها و سنتهایش از سدهٔ دوم هجری به‌بعد وارد جامعهٔ مسلمانان شد، و مانویانی که مسلمان می‌شدند مکتب نوینی را در خراسان و عراق پدید آوردند که چیزی جز مانویت نوین در رخت اسلامی نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به‌دو صورت «عرفان» و «زندقه» ظهور کرد. این مانویت نوین از آن‌پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن موسوم به اسلامی سهم مهمی ایفا کرد.

از درون مانویت خالص که در عراق و خوزستان برجا بود نیز پس از آمدن اسلام به‌این سرزمینها مکتب نوینی که به‌نام «زهد و تصوف رنج‌گشانه» می‌شناسیم بیرون آمد. مراکز اصلی مانویت در جنوب عراق و غرب خوزستان اساسی‌ترین نقش را در شکل دادن این مکتب ایفا کرد. مکتب زهد اسلامی برای نخستین‌بار در تاریخ اسلام در بصره شکل گرفت که نزدیک‌ترین نقطه به‌مرکز پیدایش مانویت بود. سپس از بصره به‌خوزستان و جنوب عراق و دیگر نقاط عراق سرایت کرد. همان‌گونه که مانویت در عراق پدید آمده بود زهد و تصوف نیز در عراق پدید آمد. در توران و کابلستان و سغد نیز که از بودائیسیم به‌مانویت و از مانویت به‌اسلام رسیده بودند مکتب زهد و تصوف شبیه مکتب بصره شکل گرفت. زهد و تصوف در سده‌های نخستین اسلامی تا اواخر سدهٔ پنجم هجری چیزی جز مانویت در رخت اسلامی نبود. همین مکتب برخاسته از آئین مانوی بود که با جذب تدریجی مانویها به‌درون خویش زمینهٔ فراموش شدن تدریجی نام دین مانی را فراهم آورد. اما دین مانی با جایگزین شدنش با این مکتب منتسب به‌اسلام نمرد بل که در مکتب زهد و تصوف زندگی دوباره یافت، همان‌گونه که پیش از آن نیز در جهان مسیحی شده زندگی دوباره در مسیحیت نوین یافته بود. تنها چیزی که در این میان به‌فراموشی سپرده شده بود نام دین مانی بود نه تعالیم دین او.